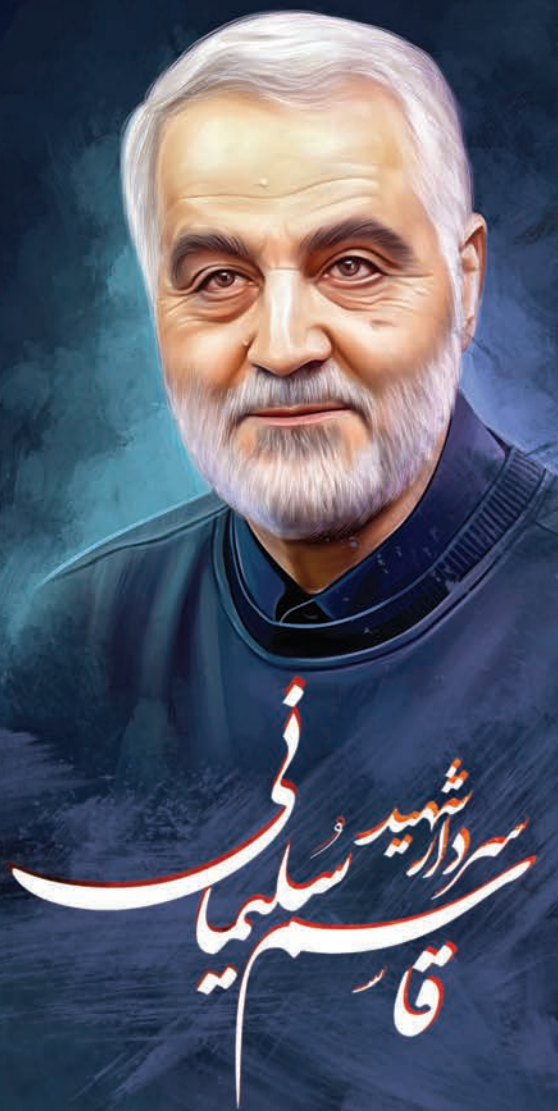


از زائرانت هم هراس دارند





از ولادت تا شهادت

جک کین، فرمانده سابق نیروی زمینی آمریکا:

من فکر نمی‌کنم تا قاسم سلیمانی زنده است، کار ما به سامان برسد، چون که همه مخالفان در مقابل استراتژی‌های او درمانده شده‌اند.

روزنامه تایمز آمریکا:

قاسم سلیمانی عامل اصلی و بزرگ درماندگی آمریکا در منطقه و غرب آسیا است.

۱۳۵۷

پیوستن به سپاه پاسداران
انقلاب اسلامی

۱۳۳۵

زاده روستای قنات ملک
شهرستان را بر کرمان

۱۳۶۱

فرماندهی لشکر ۴۱ ثارالله
کرمان

۱۳۵۹

فرماندهی و حضور در جنگ
ایران و عراق

۱۳۶۷

پایان جنگ و برگشت به کرمان و
مبارزه با اشعار و قاچاقچیان

دوران جنگ

حضور در عملیات های والفجر ۸ کربلای ۴
کربلای ۵ و تک شلمچه

۱۳۷۶

مسئولیت نیروی قدس سپاه
ورفتن به تهران

مبارزه با مواد مخدر

حضور در مرزهای ایران و افغانستان و
مبارزه با باندهای مواد مخدر

۱۳۸۴

جنگ ۳۳ روزه
حزب الله لبنان و رژیم
صهیونیستی و پیروزی فلسطین در
جنگ ۲۲ روزه غزه علیه ارتش

حلقه مقاومت

تشکیل حلقه مقاومت و اتصال زنجیره
ایران، عراق، سوریه، لبنان و فلسطین

۱۳۹۲

تشکیل حشدالشعبی عراق و بسیج
مردمی سوریه برای براندازی داعش

۱۳۸۹

یک درجه ارتقا به درجه سرلشکری با حکم
حضرت آیت الله خامنه ای (مدظله العالی)

عراق

سفر به عراق به درخواست دولت عراق و
ممانعت از سقوط دمشق و بغداد

۱۳۹۳

مبارزه با گروهک تروریستی داعش و جبهه
النصرة در منطقه

اتحاد

تشکیل و فرماندهی
بسیج مردمی در سوریه و عراق، اتحاد
پاسداران فاطمیون، زینبیون و حیدریون

روسیه

سفر به مسکو، و همراه کردن روسیه و
پوتین برای ورود به میدان نبرد سوریه

۱۳۹۶

اعلام پایان خلافت داعش

۱۳۹۳

سفر به کردستان عراق همراه با ۷۰ نفر و
ممانعت از پیشرفت داعش

۱۳۹۸

بامداد جمعه ۱۳ دی ۱۳۹۸ در فرودگاه بغداد
در حمله پهباد آمریکایی به شهادت رسید.

۱۳۹۷

اعطای نشان ذوالفقار توسط
رهبر جمهوری اسلامی ایران

به نام خدا

ماهنامه فرهنگی و اجتماعی

شماره ۱۹۵ و ۱۹۶ آذر و دی سال ۱۴۰۲

قیمت: ۸۰۰۰۰ تومان

صاحب امتیاز: بنیاد شهید و امور ایثارگران

مدیر مسئول: محمد کرم‌الهی

سر دبیر: سمیه خزائی

دبیر تحریریه: فریبا حداد

ناظر تولید: سیده فاطمه رضایی

سرپرست گرافیک: محمد حداد

تصویرگران: سمیراسادات شفیعی -

سمیه شفیعی - محمدحسن شبیری

امور مشترکین: زهرا خسروی

ناظر فنی: پرستو سلیمانی

تلفن تحریریه: ۰۲۱-۸۳۲۳۲۶۴۹

صندوق پستی: ۱۵۹۳۶۴۷۷۱۱

نشانی الکترونیکی: mag.navideshahed.com

آدرس: تهران - خیابان آیت‌الله طالقانی - کوچه شهید

غفارزاده - ساختمان بنیاد شهید و امور ایثارگران -

طبقه ششم - دفتر حمایت و نظارت بر تولید آثار

فرهنگی و هنری

چاپ: چاپخانه سازمان فرهنگی سیاحتی کوثر

*مجله برای نوجوانان ۱۱ تا ۱۶ سال منتشر می‌شود.

*مجله در تلخیص و ویرایش مطالب رسیده آزاد است.

* مطالب رسیده بازگردانده نمی‌شود.

* نقل مطالب مجله با ذکر مأخذ مجاز است.

فهرست

سرمقاله

۴

شعر

۵

کلام راهنما

۶

گپ و گفت

۸

همدلی

۱۰

حکایت‌ها

۱۲

گردشگری

۱۴

معرفی فیلم

۱۶

شگفتی خلقت

۱۸

خاطره‌بازی

۲۰

تکنولوژی

۲۲

مهارت رفتار

۲۴

پژوهش

۲۶

پیشنهاد

۲۷

تندرستی

۲۸

حجاب

۳۰

قهرمان دلها

۳۲

طنز جبهه

۳۴

داستان

۳۶

قهرمان من

۳۸

صفحه شما

۴۰

کمیک استریپ

۴۲

اخبار نوجوان

۴۴

محیط زیست

۴۶

داستان مصور

۴۸

جدول

۵۰

مسابقه

۵۱

به یاد شهدای مظلوم

حتماً این روزها خبرهای غزه را شنیده‌ای و تصاویری از صحنه‌های دلخراش جنایات اسرائیل را دیده‌ای؟ می‌دانم تو هم مثل همه مردم دنیا، این روزها زیاد از خودت این سوال را می‌پرسی؛ چرا در گوشه‌ای از این کره خاکی هر روز یک عده انسان بی‌گناه جان‌شان را از دست می‌دهند و کسی نیست که از رژیم غاصب اسرائیل سوال کند که آن دختر کوچک معصوم که تنها سرگرمی او بازی با عروسک‌هایش هست و یا آن پسر شیرخوار که تنها پناهگاهش آغوش مادر است، به کدامین گناه به خاک و خون کشیده شده‌اند؟! رژیم کودک‌کش اسرائیل گمان می‌کند می‌تواند نسل فلسطین را برای همیشه نابود کند! اگر غارت و جنایت فرصت‌گوش دادن را به او بدهد، متوجه می‌شود که امروز مردم سراسر جهان از مقاومت مردم فلسطین حرف می‌زنند؛ فلسطینی که سال‌های سال است مورد تجاوز دشمن خون‌خوار قرار گرفته و با تمام قدرت و توان در برابر این ظلم ایستادگی کرده است. تو، من و همه جهانیان داریم با چشم خود می‌بینیم که اینک دشمن خون‌خوار در برابر دیدگان جهانیان چنان خوار و زبون شده که آشکارا پرچمش را به آتش می‌کشند.

حادثه کرمان به خوبی به تمام ما نشان داد که دشمن از وحدت و همبستگی ملت ایران می‌ترسد، چنانچه از زائران حاج قاسم نیز هراس دارد. آنقدر از این وحدت ترسیده که نکند کودکان و نوجوانان قدم در راه حاج قاسم بگذارند. آری حادثه کرمان چقدر زیبا نشان داد که مردم ایران آنقدر بر این انقلاب پایبندند که در تمام حماسه‌ها حضور دارند. دشمن بدان که ما ملت شهادتیم و تا پای جان با دشمن مبارزه می‌کنیم و برای تمام مردم مسلمان دعا می‌کنیم. از خدا بخواهیم تمام مسلمانان جهان نماز جماعت را در کنار هم در مسجدالقصی و به یاد تمامی شهدای مظلوم این سرزمین به جا آورند. به امید روزی که خیلی دور نیست.

غفر سر دبیر



کوثر نبی

شاعر: زهرا عراقی

یاس مصطفی

پروانه‌ای شادی‌کنان
آمد به سوی دشت و رود
همراه خود از راه دور
او یک خبر آورده بود

می‌گفت دنیا آمده
یاس قشنگ مصطفی (ص)
با عطر گل‌های بهشت
تابان، پراز نور خدا

از شوق یاس مصطفی (ص)
باران سرودی شاد خواند
عطر قشنگ فاطمه (س)
در ذهن دشت و باغ ماند

با من بخند

یاد تو افتاده‌ام
باز هم بی‌اختیار
ذهن و قلبم می‌شود
تازه مثل نوبهار

فکر من با یاد تو
رنگ گل‌ها می‌شود
واژه واژه شعر من
سبز و زیبا می‌شود

می‌نویسم از تو ای
شعر زیبای بلند
مادرم با من بخوان
مادرم با من بخند





راه انقلاب این است

بدخواهانی که سی سال است علیه این انقلاب و علیه این مردم هر کاری توانستند، کردند، اینها هم فرصت را مغتنم شمردند و با تبلیغات خودشان وارد میدان شدند. بیش از این، کاری نمی توانستند بکنند. اگر آمریکایی ها و انگلیسی ها و صهیونیست ها می توانستند نیرو وارد خیابان های تهران بکنند، یقین بدانید می کردند. اگر برایشان امکان داشت که با حضور وابستگان و مزدوران خودشان از خارج، عرصه را آن چنان که می خواهند، هدایت کنند، می کردند. منتها می دانستند که این کار به ضررشان تمام می شود. تنها کاری که می توانستند بکنند، این بود که در صحنه تبلیغات، در صحنه سیاست جهانی، از آشوبگر، از اغتشاشگر حمایت کنند. رؤسای جمهور کشورهای مستکبر در این قضیه وارد میدان شدند؛ اغتشاشگران خیابانی و خرابکارانی را که با آتش زدن می خواهند موجودیت خودشان را نشان بدهند، ملت ایران نامیدند؛ شاید بتوانند اوضاع را آن چنان که طبق میل خودشان است، در افکار عمومی دنیا و کشورمان تصویر و ترسیم کنند؛ اما شکست خوردند.

بیانات در اجتماع زائران و مجاوران حرم مطهر رضوی ۱۳۸۹/۰۱/۰۱

حرکت بدون فراخوان

راز ماندگاری این انقلاب، اتکای به ایمان هاست؛ اتکای به خداست. لذا شما می بینید آن روزی که توده عظیم مردم در سرتاسر کشور احساس کنند که دشمنی ای متوجه انقلاب است، احساس کنند که دشمنی جدی ای وجود دارد، بدون فراخوان حرکت می کنند می آیند. روز نهم دی شما دیدید در این کشور چه اتفاقی افتاد و چه حادثه ای پیش آمد. دشمنان انقلاب که همیشه سعی می کنند راهپیمایی های میلیونی را بگویند چند هزار نفر آمده اند - تحقیر کنند، کوچک کنند - اعتراف کردند و گفتند در طول این بیست سال، هیچ حرکت مردمی ای به این عظمت در ایران اتفاق نیفتاده است؛ این را نوشتند و گفتند. آن کسانی که سعی در کتمان حقایق درباره جمهوری اسلامی دارند، این را گفتند. علت چیست؟ علت این است که مردم وقتی احساس می کنند دشمن در مقابل نظام اسلامی ایستاده است، می آیند توی میدان. این حرکت ایمانی است، این حرکت قلبی است؛ این چیزی است که انگیزه خدایی در آن وجود دارد؛ دست قدرت خداست، دست اراده الهی است...

بیانات در دیدار فرمانده و پرسنل نیروی هوایی ارتش جمهوری

اسلامی ایران ۱۳۸۸/۱۱/۱۹

دنیا خیره شد!

شما دیدید فتنه ای به وجود آمد، کارهایی شد، تلاش هایی شد، آمریکا از فتنه گران دفاع کرد، انگلیس دفاع کرد، قدرت های غربی دفاع کردند، منافقین دفاع کردند، سلطنت طلب ها دفاع کردند؛ نتیجه چه شد؟ نتیجه این شد که در مقابل همه این اتحاد و اتفاق نامیمون، مردم عزیز ما، ملت بزرگ ما در روز نهم دی، در روز بیست و دوی بهمن، آن چنان عظمتی از خودشان نشان دادند که دنیا را خیره کرد. ایران امروز، جوان امروز، تحصیل کرده امروز، ایرانیان امروز، آن چنان وضعیتی دارند که هر توطئه ای را دشمن علیه نظام جمهوری اسلامی زمینه چینی کند، به توفیق الهی توطئه را خنثی می کنند. منتها توجه داشته باشید؛ باید تقوا پیشه کنیم. آنچه ما را قوی می کند، تقواست؛ آنچه ما را آسیب ناپذیر می کند، تقواست؛ آنچه ما را به ادامه این راه تا رسیدن به اهداف عالی امیدوار می کند، تقواست.

خطبه های نماز جمعه ای تهران در حرم امام خمینی (ره) در بیست و

یکمین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (ره) ۱۳۸۹/۰۳/۱۴

خواستن توانستن است...

همیشه به یاد خداوند باشیم تا خداوند ما را در هر مرحله یاری کند.

✦ مصاحبه و تنظیم: فرزانه حداد

به نظر شما نوجوان موفق چه کسی است؟

از نظر من کسی است که به استعدادهایش ایمان داشته باشد و همیشه با شعار «من می‌توانم!» برای دستیابی به هدف‌هایش بجنگد و ناامید نشود. در زندگی پستی و بلندی‌های زیادی وجود دارد پس باید با ایمان به خدا تلاش کند و همیشه از او یاری بخواند.



لطفاً خودتان را کامل معرفی کنید؟

سلام، من خانه کارخانه هستم، متولد ۱۳۸۶ و اهل شهرستان اسلامشهر، استان تهران.

در این مدت چه فعالیت‌هایی داشته و چه مقام‌هایی کسب کرده‌اید؟

- ۱- کسب مقام استانی تئاتر صحنه‌ای و نماهنگ در جشنواره فرهنگی هنری فردا.
- ۲- لوح تقدیر به عنوان مجری و گوینده برتر در منطقه.
- ۳- سابقه نقد کتاب و مقاله در مسابقات.
- ۴- عضو انجمن اسلامی و فعال مدرسه انقلاب.
- ۵- کسب مقام منطقه ای نماهنگ و درس‌هایی از قرآن و مجری‌گری و پادکست.
- ۶- دریافت لوح تقدیر به عنوان عضو فعال انجمن اسلامی و فعال پرورشی و فرهنگی در مدرسه.

در کسب این موفقیت‌ها چه کسانی بیشترین تأثیر را در شما داشتند و حامی و مشوق شما بودند؟

اول با یاری خداوند تعالی، کمک پدر و مادرم و تشویق‌های مربیان و استادان زحمت‌کش عزیز.

چه موضوعاتی ذهن شما را درگیر می‌کند؟

قسمتی از درگیری ذهن من مربوط به درس هست و بقیه هم درگیر کارهای فرهنگی که در آنها فعالیت دارم می‌باشد.

برای حل مشکلات خود بیشتر از چه کسانی کمک می‌گیرید؟ و اگر مشکل حل نشود چکار می‌کنید؟

اول با خانواده و سپس با مربی و استادانی که دارم در زمینه مشکلاتم مشورت می‌کنم. اگر هم حل نشدند حتماً حکمتی هست و من سعی می‌کنم با آنها کنار بیایم، به زمان می‌سپارم و نمی‌گذارم سد راهم شوند.

آیا فکر می‌کنید نوجوان موفق هستید؟ از ۲۰ به خودتان چند می‌دهید؟

به نظر من تا این سن توانسته‌ام تا حدودی موفق باشم و معتقد هستم همیشه نمی‌شود ایده‌آل باشیم اما با تلاش و کوشش می‌توانیم به همه اهداف خود برسیم. در این مرحله به خودم نمره ۱۸ می‌دهم.

چند جمله به همسن و سالان خود بگویید.

دوستان عزیزم! همیشه به خود باور داشته باشید، هیچ وقت ناامید نشوید و به سوی قله موفقیت گام بردارید. باید ایمان‌مان را قوی کنیم و همیشه به یاد خداوند باشیم تا خداوند ما را در هر مرحله یاری کند.

برنامه تحصیلی و شغلی شما برای آینده چیست؟

من به هدف‌هایم فکر می‌کنم و به امید و یاری خدا در مسیری که مورد نظرم است حرکت می‌کنم و به آنها دست می‌یابم. سعی می‌کنم اهدافی که در ذهن دارم را به واقعیت تبدیل کنم.

آیا از طرف نهادها حمایتی از شما شده است؟ و آیا کسی از مسئولین به استقبال شما آمده‌اند؟

بله، اجراها و کارهایی که در مدرسه داشتم توسط مسئولین محترم آموزش و پرورش و شهرداری منطقه مورد بازدید قرار گرفته است.

در پایان اگر مطلبی دارید بفرمایید؟

بسیار سپاسگزارم از فرصتی که به من اختصاص دادید. همین‌جا فرصت را غنیمت می‌شمارم و از پدر و مادر، آموزگاران و مربیان که همیشه مشوق من بودند نهایت تشکر را دارم. از خداوند متعال آرزوی سلامتی امام عصر (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) را دارم و برای ظهور ایشان دعا می‌کنم. امیدوارم با استعانت از خداوند متعال همچنان در راهی که در پیش دارم پرتلاش پیش بروم و موفق شوم.



از زائرانت هم هراس دارند

از زائرانت هم می هراسند...

صدای پای مقاومت، استقامت، شجاعت و دلیری همیشه در این کشور عزیز و پراوازه شنیده می شود. این مردم همه از جنس شجاعت اند، شجاعتی به رنگ هشت سال دفاع مقدس. شجاعتی که همین مردم برای آمدن انقلاب و امام از خودشان نشان دادند، هنوز هم بعد از گذشته این همه سال بر تارک انقلاب می درخشد و سنگ فرش خیابان ها هنوز هم عطر و بوی خون شهدای انقلابی را دارد و بهترین گواه است برای دلیری مردم.

به راستی که تمام جهان می داند که این مردم انقلابی برای دفاع از کشور، مرد و زن بسیج شدند، در جبهه و پشت جبهه تلاش کردند و هشت سال در برابر دشمن ایستادند، جان دادند، اما یک وجب از خاک وطن را نه.

انقلاب ما ثمره های زیادی دارد، یکی از همین ثمره هایی که چشم دشمنان اسلام و ائمه را کور کرد، تمام مردان مدافع حرم بودند. وقتی داعش قد علم کرد، سکوت نکردند، سینه سپر کرده با دلی پر از عشق به بانوی حرم، راهی سوریه و عراق شدند تا نشان بدهند که ایران و ایرانی همیشه و همه جا پیرو اهل بیت و ولی فقیه اش است و خواهد بود.

ما ملت امام حسینیم...

این مردم بر دل دشمن چنان هراسی انداخته اند که دشمن از زائر هم می ترسد! آری، همان زائرانی که دل به جاده عشق سپردند تا برای سالگرد سردار دل ها همانی که دشمن از نامش هم هراس دارد خودشان را به گلزار شهدای کرمان برسانند.

در جوار حاج قاسم به دشمن نشان بدهند که ما ملت امام حسینیم، ما ملت شهدایتیم. آخ که دشمن نتوانست این عظمت را ببیند. نتوانست تحمل کند و این همه زائر عاشق که همیشه دل شان به یاد حاج قاسم می تپید را ببینند.

این دشمن حقیر، بیشتر از کودکان و نوجوانانی ترسید که با سن کم شیفته حاج قاسم بودند، او را دوست داشتند و دل شان می خواست راهش را ادامه بدهند. همان بچه هایی که در راه عشق به حاج قاسم به عنوان سرباز قدم گذاشتند. به راستی که رفته بودند میثاق عشق با او ببندند و بگویند که حاج قاسم ما همه سربازهای تو هستیم. دشمن نتوانست این کودکان و نوجوانان و عظمت مردم را ببیند. چه زیبا همه اینها به پیش حاج قاسم رفتند و در راه او شهید شدند.

شهادت هنر مردان خداست!

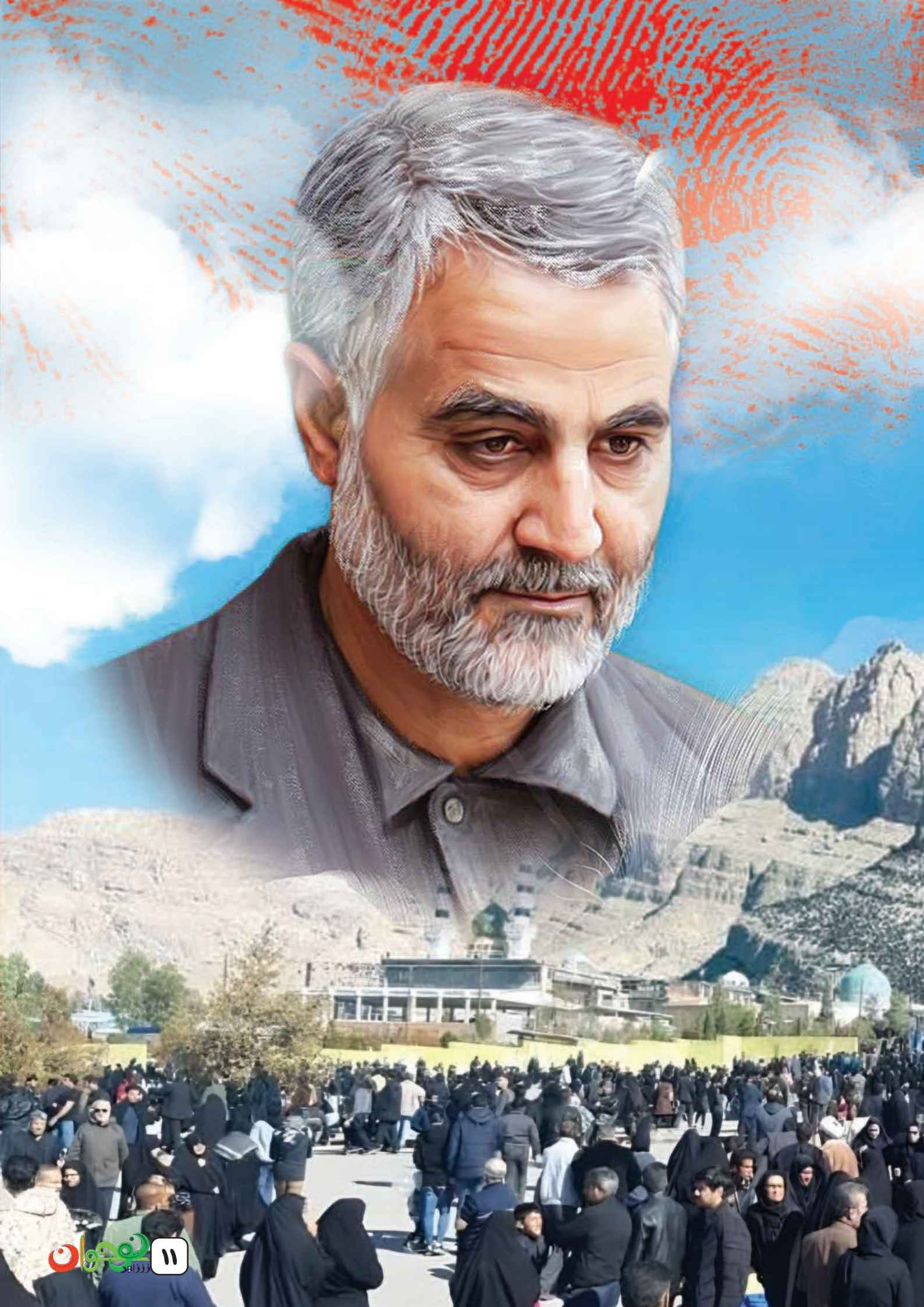
دشمن می خواست ما ملت امام حسین و شهادت اندوهگین شویم، اما نه این طور نیست! ما مردمی هستیم که به شهادت و شهید افتخار می کنیم.

همه آن شهدا آرزوی شان دیدن حاج قاسم بود، پس به زیبایی به شهادت رسیدند و به ایشان پیوستند. خوشا به حال آنان که در این راه قدم برداشتند. انتخاب شده بودند، خداوند آنها را زیبا پسندید و خرید. دشمن بداند که شهادت هنر مردان خداست.

مرد جنگیم:

دشمن! این را با صدای بلند می گوئیم که ما مردم جنگ و عملیم. انتقام سخت خواهیم گرفت. همان انتقام سختی که حاج قاسم با نجات سوریه و عراق از شما گرفت. انتقامی خواهیم گرفت تا از یاد نرود که ما پیرو ولی فقیه و سربازان حاج قاسم هستیم. ایران پر از سرباز است؛ سربازانی که منتظر اشاره فرمانده شان هستند.





میرزا محمد تقی خان

تاریخ «امیرکبیر» را فراموش نمی‌کند!

گرددآوری: لیلا جعفری



خاتون تهرانی:

امیر کبیر مرد بزرگی بود. این جمله و نظایر آن را بارها شنیده‌ایم. اما به راستی امیر کبیر کیست که همه جا صحبت از دانش، فرهیختگی و درستکاری او است؟ پیش از آن که بدانیم امیر کبیر چه سالی به دنیا آمده و چه مسئولیت‌های اجتماعی و سیاسی و ... داشته است، بهتر است بدانیم که دانش و دانش‌آموزی را چگونه آغاز کرد. در این باره در منابع مکتوب و مجازی، اطلاعاتی وجود دارد که در این جا ما برخی از آن‌ها را بازگو می‌کنیم.



امیرکبیر که بود؟

بعد از این همه توضیح که امیرکبیر مرد بزرگ تاریخ چه کارهایی انجام داد و کجا درس خواند، حتماً شما هم دلتان می‌خواهد بدانید که کجا و در چه سالی به دنیا آمد؟

ویکی‌فقه در این باره می‌نویسد:

«میرزا تقی‌خان فراهانی معروف به «امیرکبیر» در هزاوه در اطراف فراهان از توابع اراک دیده به جهان گشود.»

این منبع ادامه می‌دهد: «برخی به وی نسبت سیادت داده، و خاستگاه خانواده او را کرمانشاه دانسته‌اند. پدرش کربلایی محمدقربان از خانواده‌ای پیشه‌ور در هزاوه بود.»

ویکی‌فقه در ادامه معرفی امیرکبیر این را نیز می‌آورد که: «میرزا تقی‌خان در هنگام مرگ بیش از ۴۶ سال نداشته است.»



قوت در گرمابه، در فین کاشان

در منابع آمده است که حسادت برخی از درباریان و نزدیکان به امیرکبیر موجب می‌شود که این مرد بزرگ در حمام فین کاشان، با دسیسه‌چینی‌ها به قتل برسد.

بر اساس ویکی‌فقه: «پیکر امیر را نخست در گورستان «پشت مشهد» کاشان دفن کردند، ولی چندی بعد همسرش عزت‌الدوله آن را به کربلا انتقال داد و در محدوده رواق شرقی حرم امام حسین (علیه‌السلام) معروف به پایین پا به خاک سپرده شد.»

یا سخنی داشته باش دلپذیر؛ یا دلی داشته باش سخن‌پذیر...
کسی که ندای درونی خود را می‌شنود؛ نیازی نیست که به سخنان بیرون گوش فرا دهد.

سخن امیرکبیر



ویکی‌پدیا در این باره می‌نویسد:

در این باره که امیرکبیر چه کارهایی انجام داده که آدمی فرهیخته و بزرگ در بین مردم شناخته شده است، موارد زیادی وجود دارد. گفته می‌شود، تأسیس روزنامه، تأسیس دانشگاه و مدرسه، مبارزه با رشوه‌خواری و کارهایی از این قبیل دلیل این محبوبیت و شهرت ماندگار اوست. ویکی دیگر از منابع به نام ویکی‌شیعه در این باره به نکاتی اشاره می‌کند که اندکی از آن‌ها را می‌آوریم. این منبع می‌آورد:

«امیرکبیر به مبارزه با نادرستی و رشوه‌خواری پرداخت و ...»



رسیدگی به وضعیت بهداشت کشور

به جز ترویج واکسن زدن و رسیدگی به وضعیت بهداشت در کشور کارهای مهم دیگری که تأثیر بسیار مهمی در زندگی مردم داشته، انجام داده که برخی از آن‌ها به نقل از ویکی‌شیعه از این قرار است:

«جمع‌آوری گدایان، رفع کم‌آبی تهران از طریق جاری کردن رودخانه کرج به شهر، تأسیس چاپارخانه برای نامه‌های پستی، ایجاد تذکره چاپی برای مسافرت ایرانیان، قانون بلیط دروازه برای مسافرت از تهران برای حفظ امنیت، ساختن بنای تیمچه (سرای اتابکیه)، بازار امیر، میدان توپخانه، عمارت توپخانه و سبزه‌میدان در تهران و آثار دیگری در اصفهان از اقدامات او بود.»



ویکی‌پدیا در این باره می‌نویسد:

«میرزا محمد تقی‌خان با اطفال خردسال قائم‌مقام اول هم‌بازی بود. نقل شده است که در کودکی ناهار اولاد قائم‌مقام اول را می‌آورد و در حجره معلم آنها می‌ایستاد تا ظروف غذا را برگرداند. در این زمان آن چه را معلم به آن‌ها می‌آموخت فرا می‌گرفت. روزی قائم‌مقام برای گزینش فرزندانش وارد شد. هر چه از آن‌ها پرسید جواب درست ندادند و میرزا تقی پاسخ می‌داد. او وقتی هوش و درایت و علاقه وافر این پسر را دید، در تعلیم و تربیت وی کوشش کرد.»



چرا امیرکبیر، امیر شد؟

امیرکبیر به دستور پادشاه زمان خود یعنی ناصرالدین شاه، به مقام امیری که مقام بسیار بالامرتبه‌ای بوده می‌رسد. باز هم با مطالعه منبع ویکی‌پدیا، این نکته را می‌خوانیم که:

«شب شنبه ۲۲ ذیقعه ۱۲۶۴ ناصرالدین شاه بر تخت نشست و امیر نظام را به صدارت اعظمی تعیین کرد.»

این منبع می‌آورد که جمله شاه برای صدور چنین فرمانی این چنین است:

«ما تمام امور ایران را به دست شما سپردیم و شما را مسئول هر خوب و بدی که اتفاق می‌افتد می‌دانیم. همین امروز شما را شخص اول ایران کردیم و به عدالت و حسن رفتار شما با مردم کمال اعتماد و وثوق داریم. به جز شما به هیچ‌کس دیگر چنین اعتقادی نداریم و به همین جهت این دستخط را نوشتیم.»

سفرنامه ایران



گردآوری: محمد آرمانی



قلعه والی

یکی از جاذبه‌های گردشگری ایلام قلعه‌والی است. این قلعه که در سال ۱۳۲۶ هجری قمری ساخته شده و روی تپه‌ای نسبتاً بلند قرار گرفته، دارای اتاق‌هایی تو در تو است. ۲۰ اتاق بزرگ، ۵ اتاق کوچک، ۴ ایوان و ۲ تراس کوچک در ضلع جنوبی دارد. ضلع شرقی و غربی قلعه کاملاً به صورت قرینه ساخته شده است.



برج خلعت‌پوشان

برج خلعت‌پوشان در تبریز و محله کرکج قرار دارد که مربوط به دوره صفویه و قاجاریه است. به این دلیل خلعت‌پوشان نام گرفته که محل برگزاری مراسم خلعت‌پوشی بوده است. در این مراسم انعام و خلعت از طرف حکومت وقت به شاهزادگان، حکام شهر و مردم داده می‌شد.



موزه ایران باستان

موزه ایران باستان تهران از مهمترین و قدیمی‌ترین موزه‌های ایران است. این موزه یکی از جذابترین جاهای دیدنی تهران است. حالا چرا به این نام، شناخته شده است؟! از آنجایی که اشیای تاریخی مختلف از دوران قبل از اسلام تا پس از آن، در آن نگهداری می‌شود به این نام معروف است. در این موزه بیش از ۳۰۰ نوع اشیای تاریخی از دوران‌های مختلف نگهداری می‌شود.



مسجد جامع اصفهان

از قدیمی‌ترین آثار تاریخی شهر اصفهان مسجد جامع اصفهان است که به نام مسجد جامع عتیق هم شهرت دارد. این مسجد با نقشه چهارایوانی بنا شده و ابداعات هنری و معماری قرون اسلامی در آن جمع شده است. مسجد جامع اصفهان بخش‌های متعددی دارد از جمله؛ شبستان مسجد. گنبد جنوبی، گنبد شمالی، ایوان درویش، ایوان صاحب، ایوان استاد، ایوان شاگرد، ایوان عمر، مسجد الجایتو، شبستان زمستانی بیت‌الشتاء، کتابخانه خواجه نظام‌الملک.

«پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم»:

السَّفَرُ مِيزَانُ الْقَوْمِ!

سفر (در حقیقت) یک محک و میزان شناسایی مردمان است!



کاخ گلستان

کاخ گلستان شامل مجموعه‌ای از بناهای تاریخی در استان تهران است. به خاطر معماری و ارزش آثار هنری و تاریخی که کاخ گلستان دارد آن را یکی از بناهای تاریخی مهم کشور کرده است. این کاخ از بخش‌های مختلفی مثل ایوان تخت مرمر، تالار سلام، تالار آیینه، تالار سفره‌خانه، خلوت کریم‌خانی و... تشکیل شده است.



پاسارگاد

پاسارگاد یکی از مهمترین جاذبه‌های گردشگری استان فارس به حساب می‌آید. مجموعه تاریخی پاسارگاد شیراز شامل آرامگاه کوروش، کاخ‌های هخامنشی، باغ‌های اطراف آن و همچنین آثاری از دوران اسلامی است. مجموعه پاسارگاد آثار تاریخی از دوران هخامنشی است.



گنبد سلطانیه

گنبد سلطانیه از شاهکارهای بسیار زیبای معماری ایرانی در دوره ایلخانی در استان زنجان و شهرستان سلطانیه است. این بنا از ۳ فضای گنبدخانه، تربت‌خانه و سردابه تشکیل شده است و بزرگترین گنبد تاریخی در ایران و بزرگترین گنبد آجری در جهان است. تزئینات داخلی این گنبد از گچ‌بری، مقرنس‌کاری، کاشی‌کاری، خطوط تزئینی و تزئینات آجری است.



میمند

روستای میمند در ۳۸ کیلومتری شمال شرقی شهر بابک در استان کرمان قرار دارد. این روستای بسیار زیبا یکی از سکونت‌گاه‌های صخره‌ای جهان و نوزدهمین اثر جهانی کشور عزیزمان ایران است. این روستای صخره‌ای از معدود روستاهای صخره‌ای دنیاست که هنوز هم انسان‌ها در آن زندگی می‌کنند. این روستا جاذبه‌های تاریخی و طبیعی متعددی دارد.

با «موقعیت مهدی» آشنا شویم

در تمام کشورها، سرگذشت اسطوره‌هایشان برای نسل‌های حاضر و آینده به عنوان یک «الگوی تربیتی» تعریف و عرضه می‌شود و در این مسیر، از تمام ظرفیت‌های فرهنگی و هنری از جمله کتاب و فیلم استفاده می‌کنند؛ حتی برخی کشورها که الگوهای واقعی چندانی ندارند، دست به ساخت آثاری از جمله فیلم‌های سینمایی بلند می‌زنند تا برای نسل نوجوان و جوان خود اسطوره‌سازی کنند.

اما در برخی کشورها مانند ایران، مردان بزرگ و زنان برجسته آنقدر رشد کرده‌اند که نیازی به الگوهای ساختگی و خیالی نیست و کافی است که گذری کوتاه در تاریخ کشورمان از گذشته تا امروز داشته باشیم؛ به خصوص در ۵۰ سال اخیر که مردان و زنان بزرگی در تحولات کشورمان نقش‌آفرینی کرده‌اند.

روایت زندگی یک جوان از خطه آذربایجان

یکی از این مردان بزرگ که حتی اسطوره‌هایی مانند سردار شهید «حاج قاسم سلیمانی» هم در رثای او سخن گفته و در فراکش سوخته‌اند، سردار رشید اسلام شهید «مهدی باکری» است؛ جوانی از خطه آذربایجان که در سال‌های دفاع مقدس فرماندهی لشکر ۳۱ عاشورا را بر عهده داشت و در عملیات بدر به شهادت رسید. مدتی قبل فیلمی درباره این شهید عزیز و برادرش شهید حمید باکری ساخته شد؛ فیلمی با نام «موقعیت مهدی» که هر چند تنها برش‌هایی کوتاه از زندگی شهید باکری را روایت می‌کند، اما مورد استقبال مردم قرار گرفت.



اولین تجربه کارگردانی هادی حجازی‌فر

تولیدی دفاع مقدس، بدون شعارزدگی و با درایت نویسنده و کارگردان به تصویر کشیده شود؛ در غیر این صورت، بدون شک کارهای دفاع مقدسی ما با کارهای جنگی «هالیوودی» تفاوتی نخواهد داشت.

«موقعیت مهدی» هم در این رابطه تلاش کرده است، اما جا داشت که بیشتر از این به این ابعاد شخصیتی رزمندگان پرداخته شود.

سکانسی مهم و جذاب اما ضعیف!

«موقعیت مهدی» تمام تلاش خود را کرده تا در کنار شخصیت شهیدان باکری به شخصیت‌های فرعی داستان نیز بپردازد و این یکی از نکات مثبت کار است، اما یک نکته که شاید برای بعضی از مخاطبین سوال شود، این است که چرا در برخی از سکانس‌ها از صدای اصلی خود شهید استفاده نشده است؟ به طور مثال، چرا با اینکه صدای واقعی مکالمه بیسیم شهید مهدی باکری در دسترس بوده و اتفاقاً بکارگیری آن می‌توانست جزء نقاط عطف کار محسوب شود، از صدای خود شهید استفاده نشده است؟ مثل سکانسی که شهید باکری در پشت بیسیم به سردار شهید احمد کاظمی - که اصرار به عقب آمدن مهدی از منطقه درگیری داشته - می‌گوید: «کاش تو هم اینجا بودی و می‌دیددی چه جای با صفایی است!» این قسمت هر چند به درستی و واقعی نشان داده شده، اما نتوانسته است حال و هوای خاص و عرفانی فرمانده شهید لشکر عاشورا را در آخرین دقایق حیات دنیوی‌اش، به خوبی به مخاطب منتقل کند.

بدون شک استفاده از صدای واقعی شهدا حال و هوای خاصی به کارهای دفاع مقدسی خواهد بخشید.

«موقعیت مهدی» اولین کار سینمایی هادی حجازی‌فر در مقام کارگردانی است که توانست در جشنواره فیلم فجر از ۱۴ عنوان نامزدی، برنده ۵ جایزه از جمله «سیمرغ بلورین بهترین فیلم» شود. رهبر انقلاب نیز پس از دیدن این فیلم به تمجید از آن پرداختند و آن را اثری «پر از نکته‌های دقیق» و «روایت درست» دانستند. هرچند شخصیت شهید باکری آنقدر بزرگ است که حتی بزرگترین قهرمانان مردم ایران از جمله شهید سلیمانی هم به مقام او غبطه می‌خورند و نمی‌توان با یک یا دو فیلم این شخصیت را به مردم نشان داد، اما با این حال «موقعیت مهدی» تمام تلاش خودش را کرده تا شناخت درستی از شهید باکری به مخاطب ارائه دهد.

ابعاد معنوی در فیلم‌های دفاع مقدسی کم‌رنگ نشود

اینکه داستان از خواستگاری او شروع می‌شود، جذابیت کار را بالا می‌برد و مخاطب را با خود همراه می‌کند. فیلم «موقعیت مهدی» تلاش می‌کند تا به دور از شعارزدگی داستان خود را روایت کند. البته نباید فراموش کنیم که در فیلم‌های قدیمی‌تر دفاع مقدس که به دست کارگردانان بزرگی مانند حاتمی‌کیا و مرحوم ملاقلی‌پور - که جنگ را از نزدیک دیده بودند - ساخته می‌شد، ابعاد معنوی شخصیت رزمندگان در سرتاسر فیلم بیشتر به چشم می‌خورد. متأسفانه در سال‌های اخیر به بهانه شعار ندادن، بسیاری از این خصوصیات رزمندگان به‌خصوص سرداران بزرگ جبهه‌ها کمتر در آثار تولیدی دیده می‌شود؛ این در حالی است که بارزترین ویژگی دوران دفاع مقدس که در نهایت باعث سربلندی رزمندگان اسلام شد، همین معنویات درونی بود و بنابراین انتظار می‌رود که این ویژگی در کارهای



صد دانه یا قوت دسته به دسته

امروزه در سر تا سر جهان
دانشمندان به کشفیات
جدیدی از میوه‌ها و خوراکی‌ها
دست پیدا کرده‌اند که خداوند
متعال در قرآن و امامان در
احادیث، هزاران سال پیش
به خوردن آنها توصیه کرده
و خواص‌شان را برای انسان
گفته‌اند.

انار و شگفتی‌هایش!

می‌دانیم که انار به دلیل داشتن مقدار زیادی ویتامین
ث، ب^۱، ب^۲ و ب^۶ برای سلامتی و جلوگیری از
سرماخوردگی بسیار مفید است و پتاسیم و منیزیم
موجود در آن نقش مهمی در تصفیه خون دارد. انار
موجب افزایش فعالیت سلول‌های کبدی شده و در
درمان ناراحتی‌های کبدی مؤثر است. همچنین این
میوه بی‌نظیر موجب دفع سموم از بدن می‌شود.

در این دنیای بزرگ و زیبا که هر جایش را
می‌نگریم از کوه تا دریا، از آسمان و زمین
و رویش گیاهان، تنها به یک چیز واحد
می‌رسیم، آن هم عظمت پروردگاری است که
این همه زیبایی را برای انسان آفریده است.
پروردگاری که در وجود تمام آفریده‌هایش
هزاران شگفتی نهفته، که بسیاری از آنها پس
از سال‌ها تحقیق و پژوهش توسط دانشمندان
کشف شده است.

انار در قرآن

انار سه بار در قرآن آورده شده است. خداوند در قرآن از انسان‌ها دعوت کرده که به هنگام پدید آمدن و رسیدن انار در آن بنگرید و نشانه‌های خداوند را ببینید.

دانشمندان به تازگی کشف کرده‌اند که پوست نازکی که بین دانه‌های انار است باعث می‌شود معده تمیز و پاکیزه شود. همچنین این پوسته‌های نازک حافظه را تقویت می‌کنند.



جالب است بدانید...

پیامبر اسلام، حضرت محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله) درباره انار فرمودند:

انار را با پیه آن بخورید چرا که باعث شستشوی معده می‌شود.

امام باقر(ع) فرمود:

موقعی که خواستی سیب بخوری قبلاً آن را استشمام و بو کن، سپس بخور زیرا در این صورت آنچه را که به روح تو ناراحتی و غم عارض شده ساکت می‌کند.
(بحار، ج ۶۶، ص ۱۷۱)

به راستی که اسرار بسیاری است در قرآن اگر خوب بیندیشید.

با خوردن روزی یک سیب، سالم بمانید!

دانشمندان می‌گویند ترکیبات داخل سیب می‌تواند خطر مبتلا به آلزایمر و سایر مشکلاتی که باعث کندی عقل می‌شود را کاهش دهد. محققان آلمانی معتقدند که خوردن یک سیب در روز پزشک را از شما دور می‌کند. همچنین متخصصان تغذیه در این باره می‌گویند مصرف روزانه سیب موجب کاهش خطر ابتلا به حمله قلبی یا سکته مغزی می‌شود.





در آرزوی رفتن به جبهه

✦ مصاحبه و تنظیم: فاطمه بگزاده

در آرزوی رفتن به جبهه

دکتر مجید حمیدی زاده متولد ۱۳۴۸/۱۰/۲۵ است. در شهر تهران متولد شده. از بچه‌های درس خوان و شاگرد اول مدرسه بوده. یکی از بزرگترین آرزوهای دکتر این بود که راهی جبهه شود، اما سختی‌ها و مشقت زیادی سر راهش بود.

خود دکتر می‌گوید:

«شانزده و نیم سال سن داشتم. ولی به خاطر جثه ریز و کوچکم کم سن و سال تر به نظر می‌آمدم. چندین بار برای رفتن به جبهه اقدام کردم و هر بار نه شنیدم. حتی زمانی که خیلی‌ها با فتوکپی شناسنامه راهی جبهه می‌شدند، به من گفتند باید اصل شناسنامه را به همراه داشته باشی. فکر می‌کردند شناسنامه‌ام را دستکاری کرده‌ام.

دکتر مجید حمیدی زاده

دندان‌پزشک، متخصص ترمیم، بسیجی نمونه، استاد نمونه، از سخنوران شورای حقوق بشر در سازمان ملل، استاد سابق دانشگاه علوم پزشکی شاهد، مدیر جهادی، مسلط به دو زبان انگلیسی و عربی، که به زبان‌های ترکی، آلمانی، فرانسه هم در حد روزمره و مرتبط با دندان‌پزشکی صحبت می‌کنند.

دکتر حمیدی زاده ورزشکار است و در مسابقات فوتبال و والیبال و مسابقه دو دانشجویی مقام کشوری دارد. او از نوجوانان سال‌های جبهه و جنگ است؛ از نوجوانانی که کمر همت بست و برای دفاع از وطن به جنگ رفت.

حال از خاطرات دفاع مقدس می‌گوید:



اعزام صد هزار نفری سپاهیان محمد(ص)

یازدهم آذرماه سال ۱۳۶۵ اعزام صد هزار نفری سپاهیان محمد(ص) یکی از بزرگترین اعزام‌های سراسری بود که نیروها را در استادیوم آزادی جمع کرده بودند.

آن موقع در دبیرستان شهید محمدمنتظری درس می‌خواندم. ساکم را بستم و بعد از ثبت‌نام راهی استادیوم آزادی شدم. ترس داشتم مسئول ارزیاب جلو راهم را بگیرد و بخاطر کوچک بودن جثه‌ام اجازه رفتن را ندهد. قبلاً هم همین کار را کرده بود.

آقای ارزیاب من را دید، جلو راهم را گرفت و مرا برگرداند. آمدم ته جمعیت. دوباره ارزیاب من را دید و گفت مگر نگفتم که نیا. من و چند نفر دیگر که سن‌مان کم بود را فرستاد نمازخانه. یک نگهبان هم گذاشت جلو در نمازخانه که کسی بیرون نیاید. توی نمازخانه زدم زیر گریه. به بهانه دستشویی از پشت راهرو از آن طرف ساختمان رفتم طبقات بالا و از آنجا دور زدم و آمدم پایین. نیروها یکی‌یکی داشتند سوار اتوبوس می‌شدند. سرم را انداختم پایین و ساک را انداختم روی شانه راست و سرم را چسباندم به نفر جلویی که من را نبیند. از پله‌های اتوبوس که بالا رفتم ارزیاب من را دید و باز هم برگرداندم.

رفتم ته اتوبوس و از پشت اتوبوس‌ها دور زدم و رسیدم به اتوبوسی که دوستانم سوار شده بودند. با دست زدم به شیشه، پنجره را باز کردند. ساک را از پنجره داخل اتوبوس انداختم و خودم هم از پنجره کشیدم بالا و داخل اتوبوس شدم. یک‌دفعه راننده اتوبوس عقبی پیاده شد، از پله‌های اتوبوسی که داخلش بودم آمد بالا و شروع کرد به داد و بیداد که اتوبوس در ندارد تو از پنجره می‌کشی تو.

ارزیاب که جلو پله اتوبوس ایستاده بود با داد و بیداد راننده داخل شد و گفت: «معلوم است به درد جبهه می‌خوری!»



از آقای دکتر من پرسم پس بالاخره راهی شدید؟

جواب می‌دهد:

اول دی‌ماه سال ۱۳۶۵ توی جبهه فرمانده گروهان به همه نیروها گفت که بیل و کلنگ پیدا کنید و سنگر بکنید. فرمانده نگاهش به من افتاد، با زبان کودکانه گفت: «تو هم برو خاک‌بازی تو بکن.» اما من رفتم قسمت ادوات و گفتم: «برادر بیل و کلنگ دارید؟» چندتا بیل و کلنگ آوردند و دادند دست من.

فرمانده گروهان با تعجب بیل و کلنگ‌ها را از من گرفت و داد به بقیه و گفت بروید سنگر بکنید و دوباره به من گفت: «برو خاک‌بازی کن.» باید نشان می‌دادم من برای خاک‌بازی به جبهه نرفته بودم. یک کاسه روچی پیدا کردم و سنگر خیلی قشنگی کردم. فرمانده گروهان که داشت سنگرها را چک می‌کرد، رسید به من و پرسید: «تو چکار کردی؟!»

سنگر را نشانش دادم. کمی جا خورد و پرسید: «با چی کندی؟!» کاسه را نشانش دادم. فرمانده گفت: «بپر توی سنگر ببینم.» شیرجه زدم توی سنگر. این بار گفت: «بیا بیرون.» یک غلت زدم آمدم بیرون و این‌طوری ثابت کردم که مرد جنگم.

میدان تیر

آن روز بردن‌مان میدان تیر. روبه‌روی ما حدود ۱۰۰ متر لوله‌های پلاستیکی آرپی‌جی زده بودند توی دل خاک. نوبت رسید به من. لوله‌ها را نشانه گرفتم مدام تکان می‌خورد. مسئول گفت: «آفرین همه را زدی به هدف.» همان‌جا من شدم سیمینوف‌چی گردانی که هنوز سیمینوف نداشت. (سیمینوف همان تفنگ‌هایی هست که بالایش دوربین دارد.)

● سوال کردم: آن آقایایی که به شما می‌گفت برو خاک‌بازی کن از دیدن مهارت شما چکار کرد؟

● **آقای دکتر جواب داد:**

من را گذاشت معاون فرمانده دسته‌ای که از همه آنها کوچکتر بودم.

● سؤال کردم: هنوز هم برای این انقلاب فعالیت می‌کنید؟

● **جواب داد:**

هر سال در مناطق محروم و سیل‌زده به ایتام خدمت‌رسانی می‌کنیم. یک گروه جهادی داریم که بزرگترین گروه جهادی در کشور است. خدمات دهان و دندان انجام می‌دهیم.

آقای دکتر از موفقیت‌های‌شان هم می‌گویند:

در مسابقه لبخند زیبا، مسابقه‌ای که انجمن متخصصین دندان پزشکی برگزار کرده بود، شرکت کردم. عکس مریض‌ها قبل و بعد از درمان با طرح درمان را برای شرکت در مسابقه باید می‌فرستادیم. من هم عکس فرستادم و نفر اول شدم. سخنرانی‌های زیادی هم در زمینه دندان پزشکی در خارج و داخل کشور داشتم؛ در شورای حقوق بشر سازمان ملل هم سخنرانی کردم.

دانشجوی نمونه، بسیجی نمونه و استاد نمونه هم بوده‌ام.

کاربرد انرژی هسته‌ای در زندگی روزمره

حتما در سال‌های اخیر، اسم انرژی هسته‌ای را زیاد شنیده‌اید و بارها برایتان این سوال پیش آمده که انرژی هسته‌ای چه نقشی در زندگی ما دارد؟! چرا تعدادی از دانشمندان همه زندگی خود را وقف تولید و بهره برداری از انرژی هسته‌ای نموده‌اند و خیلی از آنها جان خود را در این راه فدا کرده‌اند؟ راستی شما چقدر با دانشمندان هسته‌ای آشنا هستید؟ آیا شهدای انرژی هسته‌ای را می‌شناسید؟ شهدایی مثل: شهید مصطفی احمدی روشن، شهید داریوش رضایی‌نژاد، شهید مجید شهریار و ...

اگر می‌خواهید بدانید که دانشمندان هسته‌ای ایران چه خدمات بزرگی برای مردم کشورشان انجام دادند با ما همراه باشید چون قصد داریم برش کوچکی از این خدمات را در اینجا برایتان بیان کنیم.

انرژی هسته‌ای راه نجات از آلودگی هوا

در مقایسه با نیروگاه‌های سوخت فسیلی، نیروگاه‌های هسته‌ای بسیار پاک‌تر هستند و لذا برای جلوگیری از آلودگی محیط زیست به ویژه رشد روزافزون گازهای گلخانه‌ای، انرژی هسته‌ای می‌تواند بسیار مفید باشد. چرا که میزان آلایندگی آن نیز بسیار پایین تر است.

زباله‌های هسته‌ای را معمولاً بسته‌بندی کرده و در اعماق زمین دفن می‌کنند که نسبت به خطراتی که آلاینده‌های سوخت‌های فسیلی ایجاد می‌کنند بسیار ناچیز است.

انرژی هسته‌ای چیست؟

انرژی هسته‌ای انرژی موجود در هسته اتم است. اتم‌ها واحدهای کوچکی هستند که تمام مواد موجود در جهان را تشکیل می‌دهند و انرژی چیزی است که اجزای هسته را به هم می‌چسباند.

مقدار زیادی انرژی در هسته متراکم یک اتم وجود دارد. در حقیقت نیرویی که اجزای هسته را در کنار هم نگه می‌دارد، نیروی قوی یا نیروی هسته‌ای قوی نامیده می‌شود.



انرژی هسته‌ای راهی برای نجات از خشکسالی

از تکنولوژی هسته‌ای در جهت شناسایی سفره‌های آب زیر زمینی و هدایت آنها استفاده می‌شود. همچنین از این فناوری در کشف و کنترل نشت سدها و ایمنی آنها بهره‌برداری می‌شود. به علاوه سیستم‌های آب شیرین‌کن نیز از سامانه‌های هسته‌ای بهره می‌برند. استفاده از چنین سیستم‌هایی برای کشور ما که در مناطق خشک جهان واقع شده است بسیار ضروری و حیاتی است.



انرژی هسته‌ای، نیاز کشاورزی مدرن

استفاده از فناوری هسته‌ای در کشاورزی به تدریج به امری متداول در جهان تبدیل شده است.



برخی از مهم ترین این کاربردها عبارتند از:

موتاسیون هسته‌ای ژن ها، کنترل حشرات، جلوگیری از جوانه زدن گیاهان و انبار کردن میوه ها.

انرژی هسته‌ای کاربردهای دیگری هم در زندگی ما دارد مثل:

کاربرد در زمین‌شناسی و باستانی، کاربرد در صنعت و ...

با تحقیق و مطالعه در زمینه‌های ذکر شده می‌توان پی برد که دانشمندان هسته‌ای ایران با تلاش شبانه‌روزی خود چه خدمات بزرگی برای مردم کشورشان به ارمغان آورده‌اند.

در پایان با ذکر صلواتی یاد و نام شهدای انرژی هسته‌ای را گرامی می‌داریم.

انرژی هسته‌ای و تشخیص زود هنگام بیماری‌ها و درمان آنها

در بسیاری از کشورهای صنعتی و از جمله ایران، از انرژی هسته‌ای در پزشکی استفاده می‌شود. از آنجا که برخی از بیماری‌ها از جمله سرطان در کشورهای در حال توسعه شیوع گسترده‌ای یافته‌اند، ضرورت تقویت پزشکی هسته‌ای در این کشورها، هر روز بیشتر احساس می‌شود.



موارد زیر از جمله مصداق استفاده از فناوری هسته‌ای در علم پزشکی هستند: تولید کیت‌های رادیو دارویی برای مراکز پزشکی هسته‌ای، تولید رادیو دارویی جهت تشخیص بیماری تیرئوئید و درمان آن، تولید کیت‌های هورمونی، تشخیص و درمان سرطان پروستات، تشخیص سرطان کولون، روده کوچک و برخی سرطان‌های سینه، تشخیص تومورهای سرطانی و بررسی تومورهای مغزی، سینه و ناراحتی وریدی، تصویربرداری بیماری‌های قلبی، تشخیص عفونت‌ها و التهاب مفصلی، آمبولی و لخته‌های وریدی و موارد دیگری چون تشخیص کم‌خونی، کنترل رادیو داروهای خوراکی و تزریقی و... تشعشعات MRI در درمان افسردگی‌ها.

کاربرد انرژی هسته‌ای در دامپروری و دامپزشکی

از انرژی هسته‌ای در زمینه دامپزشکی نیز بهره‌برداری می‌شود؛ مواردی چون تشخیص و درمان بیماری‌های دامی، تولید مثل و اصلاح نژاد، بهداشت و ایمن‌سازی محصولات دامی و خوراک دام.



مدیریت احساسات در نوجوانان

افسار اسب چموش خشم را در دست بگیر!

حتماً تا به حال در زندگی برایتان اتفاق افتاده که از کسی یا چیزی خشمگین شده اید. مثلاً از رفتار نادرست یکی از دوستان که باعث اذیت و آزار شما شده یا گفتگوی ناشایست کسی که هم‌سن شما یا حتی بزرگتر از شماست. واکنش شما در مقابل این کنش‌های نادرست چه بوده است؟

عصبانیت به دنبال خشم

آیا می‌دانید خشم و عصبانیت دو مقوله جداگانه است؟ خشم یک احساس درونی است که به دلایل مختلف ممکن است در شما ایجاد شود و عصبانیت یکی از انواع مختلف بروز این احساس است. پس خشم نمایش بیرونی ندارد و این عصبانیت است که نمایش بیرونی خشم است.

آیا حق داریم خشمگین شویم؟

خشم هم مثل حالت‌های هیجانی دیگر، پدیده‌ای طبیعی است، اما اگر از کنترل خارج شود، آسیب‌های جبران‌ناپذیری هم برای ما و هم برای اطرافیان‌مان بر جا می‌گذارد. خشم زمانی در ما ایجاد می‌شود که احساس کنیم حقی از ما ضایع شده است یا به چیزی که می‌خواستیم نرسیده‌ایم. گاهی اوقات رویداد مهمی برای ما اتفاق نیفتاده که بخواهد ما را خشمگین کند و فقط تفسیر ما از آن رویداد باعث بروز رفتار خشم در ما می‌شود.



۱. نفس عمیق بکشید

اولین قدم در کنترل خشم نفس عمیق کشیدن است. اگر باور ندارید فقط کافی است یک بار زمانی که خشمگین می شوید آن را امتحان کنید.

۲. وضعیت خود را تغییر دهید

یکی از روش هایی که در زمان عصبانیت خیلی می تواند به شما کمک کند، تغییر وضعیت است. مثلاً اگر نشسته اید، بایستید. اگر ایستاده اید، بشینید. اگر در محیط بسته ای هستید (مثلاً در اتاق)، می توانید به بیرون از اتاق بروید و از محیط دور شوید.

۳. آب بنوشید

نوشیدن یک لیوان آب در هنگام عصبانیت، خشم شما را به میزان قابل توجهی کم می کند.

۴. سعی کنید به جای اینکه مدام دنبال تلافی

کردن باشید، گذشت کنید.

اگر کسی به شما حرف ناراحت کننده ای زد، سعی کنید او را ببخشید و فراموش کنید؛ زیرا ابراز خشم و عصبانیت و رفتار پر خاشگرانه سودی برای شما ندارد. به این فکر کنید که اگر عصبانی بشوید و بخواهید رفتار خشمگینانه ای از خودتان نشان بدهید، چه تأثیری بر روی جسم و روح شما دارد و ممکن است یک روز شما را تحت تأثیر قرار بدهد؟ پس به نفع شماست که آرام باشید و از این مسئله چشم پوشی کنید.

۵. به عواقب کارتان فکر کنید

اگرچه در هنگام عصبانیت بسیار سخت است که بتوانید فکر کنید، اما با تمرین می توانید این کار را انجام دهید. اگر همه افراد در زمان خشم لحظه ای فکر کنند و به جای تصمیمات اشتباه، تصمیم درست را بگیرند، دیگر دچار دردسر و مشکل نمی شوند. وقتی عصبانی می شوید سعی کنید لحظه ای نفس عمیق بکشید و به کاری که می خواهید انجام دهید فکر کنید. مثلاً اگر می خواهید فریاد بزنید به این فکر کنید که اگر فریاد بزنید، چه نتیجه ای در پی خواهد داشت؟ پس به جای فریاد زدن به فکر راه بهتری باشید.

گاهی اوقات کنترل خشم و هدایت درست آن سرنوشت شما را تغییر داده و از فرش به عرش تان می برد! مثلاً دکتر مارتین لوتر کینگ جونیور، رهبر جنبش حقوقی مدنی سیاه پوستان آمریکا بود و هنوز بعد از سال های طولانی پس از مرگش، تمامی آزادی خواهان جهان، مبارزات او را برای رسیدن به جامعه برابر سیاه ها و سفیدها به خاطر می آورند. او یک روز در اتوبوس نشسته بود و یک سفیدپوست وارد اتوبوس شد و از مارتین خواست جایش را به او بدهد.

مارتین قطعاً در آن لحظات بسیار خشمگین شده بود. او می توانست با فرد سفیدپوست دعوا کند، فحش بدهد و یا حتی او را بکشد! اما بعداً گیر پلیس می افتاد و هیچ قصه شکوهمندی به اسم «من رویایی دارم!» که سالیان است سیاه پوستان کل جهان آن را زمزمه می کنند وجود نداشت. مارتین جایش را به مرد نداد و سیل خشم خود را به جویی انداخت که قانون برابری سیاه ها و سفیدها را در ایالات متحده تصویب کرد و خودش نیز به بالاترین قله های شهرت و محبوبیت رسید. مارتین لوتر کینگ تنها با کنترل خشم و عصبانیت خود توانست فاصله بین صندلی برقی اعدام تا صندلی کنگره را طی کند.



حتماً داستان های زیادی در مورد کنترل خشم از بزرگان دین شنیده اید. مثلاً آب دهان انداختن دشمن به صورت پاک حضرت علی (علیه السلام) و امتناع ایشان از مبارزه با دشمن در آن لحظه برای کنترل خشم و عصبانیت. پس بدون تردید باید برای مهار کردن اسب چموش خشم چاره ای اندیشید تا از عواقب و پیامدهای جبران ناپذیر آن در امان ماند. راهکارهایی وجود دارد که با انجام آنها می توانید بر خشم خود غلبه کنید. پیشنهاد می کنم حتماً این راهکارها را امتحان کنید:



کیستان...!

اسم اصلی اش یونس استاد سرایی بود.

♦♦ گردآورنده: زهرا ایزدی



دوستان عزیز!

برای آشنایی با این مبارز شجاع
بارکد بالا را اسکن کنید.

او هفت سال از زندگی خود را به مبارزه با ظلم و جور و بی‌عدالتی سپری کرد. این مبارز خستگی‌ناپذیر به شدت با تسلط بیگانگان بر کشور مخالف بود. به همین دلیل با تعدادی از نیروهای خود برای جمع کردن نیرو و مبارزه با استعمار کشور، به طرف خلخال حرکت کردند. هوا سرد بود و به شدت برف می‌بارید. باد تندی می‌وزید. این مرد بزرگ در برف و بوران گرفتار شد و نتوانست از سرما در امان بماند. به همین دلیل روز دوشنبه ۱۱ آذر سال ۱۳۰۰ بر اثر سرما دار فانی را وداع گفت. روحش شاد و یادش گرامی باد.

بعدها به خاطر کارهای بزرگی که انجام داد یک لقب زیبایی به خود گرفت و اکنون او را به این لقب زیبا می‌شناسند. این سردمدار بزرگ سال ۱۲۵۹ شمسی در محله استادسرای رشت متولد شد.

دوران جوانی در مدرسه جامع صالح‌آباد رشت و مدرسه محمودیه تهران، صرف و نحو و مقدمات علوم دینی را یاد گرفت. با توجه به علاقه‌مندی به این علوم، تصمیم به ادامه تحصیل در این زمینه داشت ولی به دلیل حوادثی که در کشور به وجود آمد وارد گروه مجاهدان مشروطیت شد و موفق به ادامه فراگیری علوم دینی نشد.

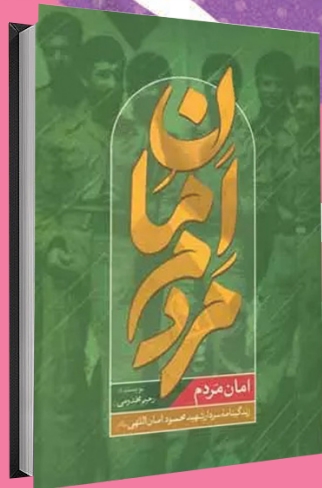
با گسترش نابسامانی‌ها و دخالت‌های بیگانگان در امور کشور، این مرد مبارز در ایران قیام کرده و در رشت اعلام جمهوری کرد. او تعدادی از روحانیون را فرا خواند و گروهی به نام مجمع روحانیون تشکیل داد و این روحانیون را مسلح کرد. این مرد بزرگ خدمات زیادی در کشور انجام داد. از جمله مبارزه با استعمار روسیه، مبارزه با استعمار انگلستان، رهبری هیئت اتحاد اسلام و اعلام جمهوری در رشت.

**آرامگاه این مرد بزرگ یکی از مکان‌های دیدنی رشت است
که هر سال مسافران زیادی از آن دیدن می‌کنند.**

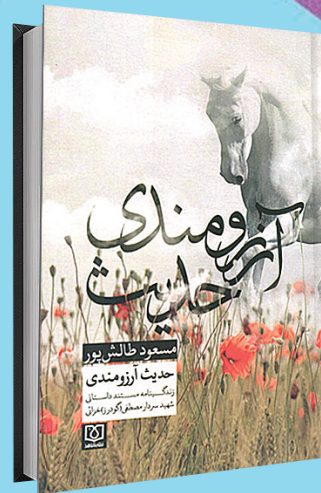


امروز کتاب خوانی و علم آموزی نه تنها یک وظیفه ملی که یک واجب دینی است.
حضرت آیت الله خامنه ای (مدظله العالی)

گردد آورنده: زهرا سلیمانی



پیشنهادهای
کتاب



پیشنهادهای
کتاب

- نام کتاب: حدیث آرزومندی
- زندگینامه مستند داستانی شهید سردار مصطفی آگودرز خزائی
- نویسنده: مسعود طالشی پور
- نشر شاهد
- سال چاپ: ۱۴۰۱

- نام کتاب: امان مردم زندگینامه سردار شهید محمود امان الهی
- نویسنده: رحیم مخدومی
- نشر شاهد
- سال چاپ: ۱۴۰۱

این کتاب زیبا و خواندنی درباره شخصیتی است که ارتش، سپاه، بسیج، کمیته، نیروی انتظامی و وزارت کشور، هم رزم و هم اسارت را تجربه کرده. قهرمان قصه سردار شهید محمود امان الهی از شخصیت‌های بارزی است که در کنار همه این کارهایی که انجام داده جرات و اسارت را نیز تحمل کرده. سردار آنقدر مبارز ماهری بوده است و در برابر دشمن تا حدی ایستادگی کرده و مقاومت انجام داده که در برابر دشمن هیچ ترسی نداشته است.

او سخنرانی قاهر و ماهر بوده که با سخنرانی‌هایش توانسته نگاه مردم را به امام و انقلاب عمیق‌ترز جلوه بدهد. در کنار سخنرانی مداح نیز بوده و برای ارباب و سالار شهیدان مداحی کرده است. قهرمان این کتاب نه تنها خود شهید است، بلکه فرزند شهید نیز می‌باشد. قهرمان این کتاب، یعنی شهید محمود امان الهی در سال ۱۳۳۹ در خطه غیور و مردم‌نواز و قهرمان کردستان متولد شد. او در سال ۱۳۷۹ که تنها ۴۰ ساله بود به شهادت رسید.

یکی از بهترین خصلت‌ها و خواندنی‌ترین قسمت داستان این است که محمود در طول ۴۰ سال زندگی خود تجربیات زیادی داشت. تجربه‌هایی که برای او یک دنیا درس بود و سعی می‌کرد از این درس بهترین استفاده را برای انقلاب انجام بدهد. محمود در طول زندگی خود کارهای بیشماری انجام داده که هر کدام نشان می‌دهد این قهرمان غیور چقدر برای کشور زحمت کشیده. بی‌شک خواندن این کتاب خالی از لطف نیست.

در این کتاب بسیار زیبا و خواندنی قهرمان قصه در ۳ قالب روایت می‌شود. روایت اول از زبان کیومرث خزائی دوست شهید، روایت دوم از زبان همسر شهید و روایت سوم از دو زبان متفاوت نقل شده است. شهید گودرز خزائی دوم آبان سال ۱۳۴۱ در روستای دهلر از دهستان خزل شهرستان نهاوند استان همدان متولد شد. به قول خانواده گودرز آنقدر در موقع تولد ضعیف بوده که معجزه خدا بوده که زنده بماند. گودرز از دسته کسانی بود که برای امام و انقلاب بسیار زحمت کشید و در تمامی تظاهرات و راهپیمایی‌ها شرکت کرد. همچنین او علاقه زیادی به امام خمینی داشت.

نوارهای امام را گوش می‌داد و سخنرانی و نوارهای آقای کافی را نیز این بین به خوبی می‌شنید. همین که انقلاب به پیروزی رسید گودرز لباس سبز سپاه را به تن کرد و همان اوایل جنگ راهی جبهه شد. این شهید در طول خدمت خود کارهای بسیار ارزشمندی انجام داده است که در طول کتاب به خوبی با آن آشنا می‌شویم.

قهرمان قصه، فردی سخت‌کوش و وطن‌دوست است که برای وطن از جانفش نیز گذشت. گودرز بالاخره در تاریخ فروردین سال ۱۳۶۱ در عملیات فتح‌المبین در منطقه کرخه نور بر اثر اصابت ترکش به سر به شهادت رسید.

مراقب گوش‌های خود باشید!

آیامی دانید بعضی از عادت‌های ناخواسته به گوش شما آسیب می‌رساند؟

سلامت نیوز ✨

همان طور که می‌دانید بسیاری از عوامل مثل صدای بلند به شنوایی شما آسیب می‌رساند، پس آنها را انجام نمی‌دهید. ولی بعضی از عادت‌ها به طور ناخواسته به گوش شما آسیب می‌رساند! آیا آنها را می‌شناسید؟

در اینجا ما قصد داریم شما را با بعضی از عادت‌های روزمره که به گوش شما آسیب می‌زند آشنا کنیم:

مصرف مسکن بدون تجویز پزشک ممنوع!

مسکن‌هایی که بدون نسخه دریافت می‌کنید، مانند آسپرین یا ایبوپروفن باعث آسیب به گوش می‌شود. کم شدن شنوایی معمولاً بر اثر استفاده از این داروها، رایج ولی موقتی است، اما اگر خیلی زیاد استفاده شود، ممکن است عوارض جانبی‌اش طولانی مدت و یا دائمی باشد. اگر مدام عادت به مصرف آسپرین بچه یا بعضی از مسکن‌ها دارید، باید بیشتر مراقب شنوایی خود باشید.



حواستون به عوارض جانبی داروها باشد.



بعضی از داروهای خاص برای بیماری قلبی، شیمی درمانی یا حتی آنتی‌بیوتیک‌ها می‌توانند عاملی برای آسیب به گوش باشند پس در صورت بروز مشکل شنوایی پس از مصرف این داروها، با پزشک در این رابطه صحبت کنید تا اگر مقدور است، داروی مورد نظر را عوض کند.

مراقب باشید تب تان بالا نرود!

افزایش زیاد دمای بدن، عاملی برای آسیب عصب‌ها در قسمت داخلی گوش است که علت آن هم التهاب یا کمبود اکسیژن است. اگر اکسیژن کافی به عصب نرسد، این عصب‌ها از یکدیگر گسسته می‌شوند و آن‌طور که باید کار نمی‌کنند.



چکاپ سالانه گوش فراموش نشود!

اکثر افرادی که مشکلات شنوایی دارند، معمولاً این مشکلات در آن‌ها به صورت تدریجی در قسمت داخلی گوش‌شان ایجاد شده است پس اگر شما سالانه چکاپ انجام دهید، قطعاً داخل گوش‌تان آلودگی جمع نمی‌شود و مواد اضافه آن بیرون کشیده می‌شود. این مواد زائد داخل گوش باعث عفونت سینوسی و آلرژی می‌شود.



صدای خیلی بالا برای گوش شما مضر است!



قطعاً می‌دانید که صداهای خیلی بالا مانند صدای بلندی که در کنسرت وجود دارد، باعث می‌شود که تا چند روز بعد هم گوش‌تان زنگ بزند. صدای بسیار زیاد به پرده گوش آسیب وارد می‌کند. کسانی که خیلی از هدفون استفاده می‌کنند و صدای موسیقی را روی ولوم بالا تنظیم می‌کنند، به گوش‌شان آسیب می‌زنند. آسیب‌هایی که خیلی خطرناک هستند و موجب می‌شوند شنوایی دیگر مانند قبل نباشد.

سرو صدای بلند مسیر رفت و آمد هم می‌تواند به گوش شما آسیب بزند!

لوازم حمل و نقل عمومی پرسرو صدا هستند. نشستن داخل قطار یا اتوبوس از محل کار تا خانه قطعاً به دلیل اینکه هر روز تکرار می‌شود، به شنوایی آسیب وارد می‌کند و بهتر است که محافظت‌کننده‌های گوش را استفاده کنید که اصلاً هم کار احمقانه و خجالت‌آوری نیست و حتماً به سلامت خود اهمیت دهید.



سشوار هم می‌تواند به گوش شما آسیب بزند!



سشواری که نزدیک گوش گرفته شود، به دلیل صدای بالایی که دارد، به گوش آسیب وارد می‌کند. قرار گرفتن طولانی مدت یا مکرر در معرض صدای سشوار، برای شما مشکلات شنوایی ایجاد می‌کند. پس بهتر است تعداد دفعات و مدت زمان استفاده از سشوار را کاهش دهید.

حواستان به صدای لوازم‌های برقی پرسرو صدا در بیرون از منزل هم باشد!

لوازم برقی مانند دریل، صدای کامیون و دستگاه چمن‌زنی جزء لوازمی هستند که اگر بیش از حد در معرض صدای آن‌ها قرار بگیرید، سردرد می‌گیرد یا به شنوایی‌تان آسیب وارد می‌شود که حتماً باید از محافظت‌کننده گوش استفاده کنید یا اگر برایتان مقدور است، حتماً گوش خود را بگیرید.



حجاب

از نگاه قرآن 66



امام علی (ع):

پوشیدن و محفوظ داشتن زن مایه آسایش بیشتر و دوام زیبایی اوست.

(غررالحکم ۵۸۲۰)

ایمان و عمل صالح

سوره نحل آیه ۹۷ و نسا آیه ۱۲۴

یاد خدا

سوره احزاب آیه ۳۵، احزاب آیه ۲۸ و ۲۹،
تحریم آیه ۱۱ و انسان آیه ۹۵

پاکی و پاکدامنی

سوره آل عمران آیه ۴۲، مائده آیه ۵، نور
آیه ۲۶، انبیا آیه ۹۱ و نسا آیه ۳۴

اطاعت خدا و رسول و
تسلیم در برابر فرامین آنان

سوره احزاب آیه ۳۶

راستگویی

سوره مائده آیه ۷

تقوا پیشگی

سوره حجرات آیه ۱۳

پرهیز از خودنمایی و
خودارایی

سوره احزاب آیه ۳۲ و ۳۳ و نور آیه ۳۱

حجاب و پوشش مناسب

سوره احزاب آیه ۵۹ و نور آیه ۳۱

حیا و آزر

سوره قصص آیه ۲۳ و ۲۵

چشم پاکی

سوره نور آیه ۳۰ و ۳۱

قطره‌ای از دریای بی‌کران وجودش

قهرمان دلها

☆ ضحی کرامتی

بِهَمَانِ
بِهَمَانِ
بِهَمَانِ

سردار شهید سلیمانی به معنای واقعی
کلمه سرشناس‌ترین و قوی‌ترین فرمانده
مبارزه با تروریسم بود. کدام فرمانده دیگر
قدرت داشت و می‌توانست کارهایی را که
او انجام داد، انجام بدهد؟

قهرمان دلها

سپیده‌دم روز سیزدهم دی‌ماه سال ۱۳۹۸ بود؛
دشمن زبون که در صحنه نبرد جرأت
رویارویی با حاج قاسم سلیمانی را نداشت، از
پشت خنجر زد و ناجوانمردانه ایشان را به همراه
جمعی از یارانش به شهادت رساند. هنوز هم بعد
از گذشت ۵ سال از آن جنایت بزدلانه دشمن،
یاد او در قلب یکایک ما ایرانیان و مسلمانان
سراسر کشور باقی و نام نیکش بر زبان‌هایمان
جاریست. دلیرمردی که اسطوره صبر و
مقاومت بود و قلبش برای مظلوم می‌تپید و
برای ظالم پر بود از کینه و نفرت.



به راستی انگار تمام صفات و برتری‌های خوبان یکجا در وجود حاج‌قاسم سلیمانی جمع شده بود، آنقدر عظمت داشت که تا زنده بود دشمن از وجودش وحشت داشت و اکنون که نیست از نام پرافتخارش بر خود می‌لرزد و حالا دشمن زیون خوب فهمیده که اگر چه جسم پاک این بزرگ‌مرد در بین ما نیست ولی روح بلندش نظاره‌گر و یاری‌گر فرزندان اسلام است.

بی‌شک در اینجا مجال برای ذکر حتی قطره‌ای از دریای خصلت‌های نیکو و ویژگی‌های ارزشمند ایشان نیست و ما تنها به مصداق «مشت نمونه خروار است» به ذکر دو خاطره از هم‌زمان ایشان بسنده می‌کنیم.



همه تمهیدات را به کار می‌برد تا جان نیروهایش به خطر نیفتد.

تیپ ثارالله هنوز آن‌طور که باید تشکیل نشده بود. خط پدافندی کرخه نور نیاز به نیرو داشت. نیروها در اردوگاه پیشاهنگی حمیدیه تازه چشم‌شان گرم خواب شده بود که با صدای شلیک گلوله و خمپاره از خواب پریدند. عراق حمله کرده بود. هر کس به طرفی می‌دوید و نمی‌دانست باید چه کار کند.

در آن حالت نابسامان، کامیونی از راه رسید. راننده از آن پیاده شد و گفت: «همگی بی‌معطلی سوار کامیون بشید. هیچ کسی هم سوال نکنه که وقت نداریم.»

بچه‌ها هاج و واج به هم نگاه کردند. نمی‌دانستند باید چه کار کنند. طبق دستور با عجله سوار بر کامیون شدند تا برای جنگیدن با دشمن خودشان را برسانند.

هنوز کامیون راه نیفتاده بود که حاج‌قاسم سوار بر موتورگازی از راه رسید و جلو کامیون ترمز کرد. بچه‌ها از دیدن او خوشحال شدند، چهره مهرانش باعث شده بود که در ذهن نیروها بماند. از موتور پیاده شد و با عجله به سمت کامیون رفت و کنار نیروها ایستاد و با تعجب از راننده پرسید: «بچه‌ها رو کجا می‌بری؟»

او جواب داد: «دشمن حمله کرده، باید نیروها رو ببرم خط.»

حاج‌قاسم لبخند تلخی زد و رو به مسئول نیروها کرد و پرسید: «این بچه‌ها آموزش دیدن؟»

مسئول جواب داد: «نه هیچ‌کدوم آموزش ندیدن. قرار بود اینجا آموزش رزمی دفاعی ببینن.»

حاج‌قاسم در حالی که بغض و عصبانیت در چهره‌اش معلوم بود، رو به راننده کرد و گفت: «این بچه‌ها هیچ‌کدوم مهارت لازم برای جنگیدن رو ندارن.» بعد رو به نیروها کرد و گفت: «این رسم میدون رفتن نیست. همه پیاده بشید. اول باید مهارت و آموزش لازم جنگیدن رو بلد باشید، بعد پا به میدون نبرد بذارید.»

نیروها که از کامیون پیاده شدند، آقای راننده که دید برای حرف درست حاج‌قاسم پاسخی ندارد با کامیون خالی برگشت.

شهادت هنر مردان خداست.

در سوریه بودیم. شب عجیبی بود. چهره حاج‌قاسم نورانی شده بود. قبلاً هم چهره‌اش نور داشت اما آن شب یک حالت نورانی زیبایی به خودش گرفته بود. سرش پایین بود و کتاب می‌خواند. علاقه خاصی به خواندن کتاب داشت. وقتی کتابی را می‌خواند، خلاصه‌اش را هم برای دیگران می‌گفت تا آن‌ها هم چیزی یاد بگیرند. یکی از رزمنده‌ها با کنجکاوی نگاهی به روی جلد کتابی که حاج‌قاسم می‌خواند، انداخت. رویش نوشته شده بود: انسان کامل (شهید مطهری).

آن رزمنده با تعجب از حاج‌قاسم پرسید: «حاجی شما چرا این کتاب رو می‌خونین؟ شما که انسان کاملی هستید. همه ما دل‌مون می‌خواد مثل شما باشیم.»

حاج‌قاسم کتاب را بست و گفت: «انسان حتی اگر کامل هم باشه بازم جا برای کامل شدن داره.» بعد شروع کرد به تعریف یک خاطره برای ما: «زمانی که گلوله به پیشانی باکری خورد و روی زمین افتاد، قایقی اومد که اونو به عقب ببره. اما اون قایق رو دشمن زد و پیکر مهدی در رود دجله افتاد. از آنجا هم پیکر به ارون رفت و در خلیج فارس به ابدیت پیوست.

عجب حکایت غریبی داشت این مرد خدا!»

صحبتش که تمام شد، اشک‌هایش جاری شد و با بغض گفت: «شهادت هنر مردان خداست!»

آن شب همگی با دیدن حاج‌قاسم یک طور دیگری شده بودیم. طوری که دل‌مان می‌خواست ساعت‌ها پیش حاجی بنشینیم و او برای‌مان حرف بزند، اما وقت نبود باید برمی‌گشت به عراق. با ما خداحافظی کرد و به راه افتاد. همگی قدم‌های سفت و محکمش را دنبال کردیم؛ در حالی که داشتیم به خاطره مهدی باکری فکر می‌کردیم....

هنوز ۴ ساعت از رفتنش نگذشته بود که خبر شهادت ایشان به گوش‌مان رسید. همگی در حالی که اشک می‌ریختیم، با هم زیر لب زمزمه کردیم: «به راستی که شهادت هنر مردان خداست!»

پرسپولیس هورا

داوود امیریان
برگرفته از کتاب برادران مزدور



شهر فاو تازه فتح شده بود و سربازان دشمن گروه گروه تسلیم مین شدند. من و دوستم علی فرشباف از یک هفته قبل از عملیات با هم حرف نمی‌زدیم، شاید علتش برایتان عجیب و غریب باشد؛ سر تیم‌های فوتبال استقلال و پرسپولیس دعوای مان شده بود من استقلالی بودم و علی پرسپولیسی، یک هفته قبل از عملیات طبق معمول در سنگر داشتیم با هم کرکری می‌خواندیم و از تیم‌های مورد علاقه‌مان حمایت می‌کردیم که بحث‌مان جدی شد.

علی زد به پررویی و یک نفس گفت شیش، شیش، شیش تایی هاش. منظور او یادآوری بازی ای بود که پرسپولیس شش تا گل به استقلال زد. من هم کم آوردم و به مربیان پرسپولیس بد و بیراه گفتم، بعد هم با هم قهر کردیم و سرسنگین شدیم. حالا دلم پیش علی مانده بود. از شب قبل و پس از عملیات علی را ندیده بودم. دلم هزار راه رفته بود. هی فکر می کردم نکند شهید یا اسیر شده یا نکند بدجوری مجروح شده باشد. اگر چیزیش شده بود جواب ننه و بابایش را چی می دادم؟ یواش یواش داشت گریه ام می گرفت. توی سنگر قنبرک زده بودم و دلم داشت هزار راه می رفت که یکهو دیدم بچه ها بیرون سنگر هر هر می خندند و هیاهو می کنند. زدم بیرون و اشک هایم را پاک کردم. یکهو شنیدم عده ای دور تر از ما با فارسی لهجه دار شعار می دهند: «پرسپولیس» هورا، استقلال سوراخ.

سرم را چرخاندم به طرف صدا، باورم نمی شد ده ها اسیر عراقی، پابرنه و شعارگویان به طرف مان می آمدند. پیشاپیش آنان علی سوار شانه های یک درجه دار سبیل کلفت عراقی بود و یک پرچم سرخ را تکان می داد و عراقی ها هم به دستور او شعار می دادند: «پرسپولیس» هورا، استقلال سوراخ.

باور کنید بار اول و آخر عمرم بود که به این شعار حسابی از ته دل خندیدم و شاد شدم. دویدم به استقبال علی با دیدن من از قلمدوش درجه دار عراقی پرید پایین و بغلم کرد. تندتند صورتش را بوسیدم، علی هم صورتم را بوسید و خنده کنان گفت: «می بینی اکبر حتی عراقی ها هم طرفدار پرسپولیس هستند!» هر دو غش غش خندیدیم. عراقی ها که نمی دانستند دارند چه شعاری می دهند، با ترس و لرز همچنان فریاد می زدند: «پرسپولیس» هورا، استقلال سوراخ.



مریم، سرباز و وظیفه شناسی!

مریم کنار حوض وسط حیاط نشسته بود و همین‌طور که لباس‌های چرک توی تشت را چنگ می‌زد، با خودش فکر می‌کرد: «کاش همین الان در باز بشه و پسر عمو بیاد تو. چقدر دلم براش تنگ شده. آخه پنج‌ساله که ندیدمش.» او داشت روزهای قشنگی را که کنار عبدالله بود در ذهنش مرور می‌کرد که یک‌دفعه با صدای ماما!ای گاوهای توی طویله، به خود آمد. وقت دوشیدن گاوها بود. داخل طویله شد و شیرشان را دوشید. مریم روی پله حیاط نشست و دوباره غرق خاطرات قشنگش با عبدالله شد که یک‌دفعه با صدای در حیاط افکارش پاره شد. در را که باز کرد با دیدن پدرش کمی دستپاچه شد و گفت: «سلام باباجان. خوش اومدید. اتفاقاً عمو هم خونه‌س. برید توی اتاق بشینید تا براتون یه چای تازه‌دم بیارم.» پدر آهی کشید و گفت: «برای خوردن چای نیومدم. اومدم باهات حرف بزنم.» مریم به آرامی گفت: «بازم همون حرف‌های همیشگی؟ من که گفتم نه. منتظر می‌مونم تا عبدالله برگرده. اون شوهرمه.»

بابا دستی روی سر مریم کشید: «می‌دونم باباجان. برادرزاده منم هست. برام خیلی عزیزه، ولی تو پاره تنمی. فقط یازده ساله بود که زن عبدالله شدی. سه سال بعدشم عبدالله رفت جبهه و اسیر شد. حالا هم معلوم نیست که دیگه برگرده یا نه.» مریم سرش را پایین‌تر انداخت: «نه باباجون. عبدالله برمی‌گرده. من منتظرش می‌مونم.»

مریم بعد از رفتن پدر داشت به طرف اتاق عمو و زن‌عمویش می‌رفت که صدای عمو را شنید: «فقط خدا می‌دونه کی آزاد می‌شه. رفقای هم‌سن و سالش همه‌شون خونه و زندگی دارن ولی عبدالله تازه وقتی برگرده باید از صفر شروع کنه. من که جونی برام نمونه کمکش کنم.»

مریم بغض کرد و به اتاقش برگشت. شروع کرد به فکر کردن. با خودش گفت: «عبدالله رفت تا از ما محافظت کنه، خب منم وظیفه دارم در نبود اون بار زندگی رو به دوش بکشم.» یک‌دفعه لیخندی روی لبانش نشست و با خودش گفت: «منم باید بشم سرباز خونه و از زندگی خودم و عبدالله محافظت کنم.»

او هر روز نماز صبحش را که می‌خواند، پشت دار قالی می‌نشست و شروع می‌کرد به بافتن. گاهی حتی یادش می‌رفت ناهار بخورد. چند قالی که آماده می‌شد، به کمک عمو به شهر می‌رفت و آنها را می‌فروخت و با پولش طلا می‌خرید.

مریم به جز قالی‌بافی، تابستان‌ها هم در زمین کوچک عمو کار می‌کرد و از او حقوق می‌گرفت. ده سال گذشت. یک روز مریم از عمو شنید که قرار است اسرا آزاد شوند. او با شنیدن این خبر در پوست خودش نمی‌گنجید و برای آمدن عبدالله لحظه‌شماری می‌کرد.

بالاخره روز موعود فرا رسید و اسرا آزاد شدند.



عمو به افتخار آمدن عبدالله شام داد و گوسفند سر برید.

با برگشتن عبدالله دوباره شادی به خانه آنها بازگشت و زندگی عطر و بویی دیگر به خود گرفت. مریم مدام نگاهش را به چهره عبدالله دوخته بود. احساس می کرد همسرش از چیزی نگران است. او که دوست نداشت عبدالله را آن هم بعد از ده سال مضطرب ببیند، یک روز علت نگرانی او را پرسید. عبدالله رو به روی مریم نشست و گفت: «دلم می خواست حالا که برگشتم یه زندگی خوب و راحت برات درست کنم. ولی چه کنم که دستم خالیه.»

مریم لبخندی زد و از جایش بلند شد. به طرف کمد لباس ها رفت. از زیر لباس ها بچه طلاها را بیرون کشید. در بچه را باز کرد. عبدالله با تعجب پرسید: «اینها مال کیه؟» مریم لبخندی زد و جواب داد: «مال ما. تو برای حفاظت از ناموس این سرزمین رفتی، منم شدم یه سرباز و برای حفاظت از زندگی مون با همه چی جنگیدم. به اندازه ساخت یه خونه اونم توی شهر پول داریم.» عبدالله لبخندی زد و گفت: «مریم جان! چقدر خیالمو راحت کردی. آفرین به تو سرباز وظیفه شناس!»

خاطراتی از مریم عبادی، همسر مرحوم پاسدار حاج عبدالله دانیال



شهیدی که تولد و شهادتش با یاد و نام حضرت ابوالفضل (ع) بود

فاطمه صالحی



شهید علیرضا کریمی

کودک شما زنده می ماند!

وقتی به دنیا آمد کبدش مشکل داشت. از دست دکترها هم کاری بر نمی آمد. همه از زنده ماندنش قطع امید کردند. پدر و مادر برای شفای او متوسل به حضرت ابوالفضل (علیه السلام) شدند. زیاد طول نکشید که علیرضا حالش خوب شد. دکترها با تعجب گفتند: «فقط یک معجزه این کودک را نجات داده! این بچه زنده می ماند!»



خیمپاره از ناحیه سر و دست و پا مجروح شد، به خانه برگشت و بعد از اینکه کمی حالش بهتر شد دوباره راهی جبهه شد.

ما مسافر کربلائییم...

شجاعت و مدیریت خوب علیرضا در جبهه باعث شد که فرمانده گردان امیر المؤمنین (علیه السلام)، مسئولیت دسته دوم از گروهان حضرت ابوالفضل (علیه السلام) را به او بدهد.

آخرین باری که برای مرخصی به خانه برگشت وقتی می خواست به جبهه برود، مادرش پرسید: «پسرم کی برمی گردی؟» جواب داد: «ما مسافر کربلائییم، راه کربلا که باز شد برمی گردیم.»

در سال ۱۳۶۱ در عملیات والفجرا در منطقه عملیاتی فکه - تنگه ابوغریب، هر دو پای علیرضا مورد هدف تیر قرار گرفت و تانک دشمن از روی پاهایش رد و او شهید شد. سال ها گذشت. جنگ تمام شد اما خبری از پیکر علیرضا نشد.

پانزده سال گذشت و اولین کاروان رسمی به طرف کربلا راهی شد. در همین زمان خبر رسید که پیکر شهید علیرضا کریمی تفحص شده و روز تاسوعای حضرت ابوالفضل (علیه السلام) تشییع می شود. علیرضا در آخرین نامه اش نوشته بود: «به امید دیدار در کربلا»

به راستی خدا می داند کجا سرمایه هایش را خرج کند

شهید علیرضا کریمی ۲۲ شهریور سال ۱۳۴۵ در محله سیچان اصفهان در ایام ماه مبارک رمضان متولد شد. زمانی که ۱۶ سال بیشتر نداشت به شهادت رسید و پیکرش بعد از ۱۵ سال به وطن بازگشت. روحش شاد و یادش گرامی باد.



علاقه شهید به قرآن و توسل به امامان

علیرضا کم کم بزرگ شد و ارادت خاصی به حضرت عباس (ع) پیدا کرد.

او با عشق قرآن می خواند و می گفت: «قرآن رو خداوند مثل نامه ای برای ما نوشته، ما نباید بدونیم خدا چی گفته و از ما چی می خواهد؟!»



برای همه وقت می گذاریم جز خدا

یکی از اقوام علیرضا می گوید: «علیرضا وقتی کودک بود، توی مسجد بعد از نماز طوری با خدا راز و نیاز می کرد که انگار خدا را در مقابلش می بیند. یک بار از او پرسیدم: «چرا اینقدر با خدا راز و نیاز می کنی؟» جواب داد: «اشکال ما این است که برای همه وقت می گذاریم جز خدا. با سریع خواندن نماز مان فکر می کنیم زرنگی کرده ایم ولی نمی دانیم که خدا به وقت ما برکت می دهد. خدا لذت می برد که بنده اش نماز بخواند و در سحر بیدار بماند.»

با دستکاری شناسنامه راهی جبهه شد!

وقتی جنگ تحمیلی شروع شد، علیرضا با اینکه سنی نداشت با دستکاری شناسنامه راهی جبهه شد. توی جبهه در عملیات محرم به خاطر اصابت

دانشته های شما به شهید

همیشه مایه افتخار ما و ایران بوده و هستید!

ای شهید عزیز، علی اکبر شاهمرادی، همیشه مایه افتخار ما و ایران و جهان بوده و هستید. ما تازه امروز قدر جانفشانی های بزرگ شما در راه خدا و مردم را احساس می کنیم. اکنون فقط با جانفشانی شما و توجه امام زمان (عج) است که این مملکت را پا برجا نگه داشته ایم و مظلومیت شماها است که دشمن نمی خواهد مثل مظلومیت مظلومان فلسطین صدایش به گوش جهانیان برسد.



محمدحسین سلیمان زاده - از تهران



عاشق این شهید شده بودم...

من قبل از خواندن کتاب شهید، آن شهید والامقام را نمی شناختم ولی یک روز یکی از دوستانم این کتاب را به من معرفی کرد و من هم آن را از کتابفروشی تهیه کردم و خواندم. آنقدر از خواندن این کتاب لذت می بردم که نمی خواستم آن را تمام کنم و به شدت عاشق این شهید شده بودم. مدتی گذشت و دیگر با او رفیق شده بودم. همیشه احساس می کردم که او کنارم هست و همه درد و دل هایم را به او می گفتم. همیشه با او حرف می زدم. در امتحاناتم از او کمک می گرفتم و مطمئن بودم او به من کمک می کند. من به شما پیشنهاد می کنم حتماً کتاب این شهید را تهیه نمایید، آن را مطالعه کنید تا خودتان متوجه زندگی عاشقانه این شهید با معبود خود شوید.

شهید احمد علی نبیری

نام کتاب: عارفانه

محمدحسین علی اکبری - از تهران

الگوی برای همه

برای شهید سیاهکالی مرادی

من قبل از خواندن کتاب «یادت باشد» شما را نمی شناختم و بعد از خواندن این کتاب زیبا سوالی بزرگ در ذهنم ایجاد شد؛ اینکه شما چگونه توانستید زندگی مشترکتان را که تازه شروع شده بود، برای هدف بزرگتان رها کنید؟ با اینکه جواب این سوال را می دانم و بارها شنیده ام باز هم نمی توانم این را درک کنم. شما که این قدر به همسر خود وابسته بودید، پس از ۳ سال زندگی چگونه چطور از او جدا شدید؟ از این کار شما و شهیدان دیگر تنها یک چیز را می توان فهمید، این که شما واقعاً دلبسته این دنیا نبودید.

من کتاب های بسیاری در مورد زندگی شهیدان خوانده ام اما کتاب «یادت باشد» بهترین آنها بود. من در جایی خواندم که رهبر معظم انقلاب در مورد زندگی شما فرمودند که باید در تاریخ ثبت شود. من هم به این فرمایش رهبر بسیار باور دارم چون زندگی شما و همسرتان به قدری منحصر به فرد است که باید ثبت شود تا الگوی برای همه جوانان باشد.

غزل سادات رحیم پور - از مشهد

شما چگونه و کجا به شهادت رسیدید؟

- ۱- آقای شهید شما چگونه و کجا به شهادت رسیدید؟ من به خاطر دفاع از وطنم و مردم به جبهه رفتم تا دشمن را از کشورمان دور کنم. من در شهر خرمشهر به شهادت رسیدم.
- ۲- آیا نمی ترسیدید؟ البته که ترس یک حس طبیعی است اما وظیفه ام بود. من به عشق ایران و مردمم شجاعانه به جبهه رفتم.
- ۳- چقدر به کاری که می کردید مطمئن بودید؟ من با دیدن فداکاری دوستانم و شرافتی که داشتند مطمئن بودم کار درستی انجام می دهم.
- ۴- آیا می توانیم شما را قهرمان بنامیم؟ اگر شما از من قهرمانی می خواهید، آن وقت دوست دارم که به شما و همه مردم عزیزمان بگویم که همه با خدمت کردن به وطن مان و از خود گذشتگی می توانیم قهرمان باشیم.



مهشاد قربان پور - از تهران

شهدا مانده اند...

پندار ما این است که ما مانده ایم و شهدا رفته اند، اما حقیقت آن است که زمان ما را با خود برده است و شهدا مانده اند. شهید سیدمرتضی آوینی شهیدان انسان های مهربان و فداکاری بوده اند. آنها برای دفاع از کشورمان ایران از جان خود گذشته و در این راه شهید شده اند. ما باید همیشه به یاد شهیدان و سپاسگزار آنها باشیم. من با درس خواندن خود به پیشرفت کشورمان کمک می کنم تا به آرزوی شهدا که استقلال ایران عزیزم بوده عمل کنم.



یاد شهدا گرمی باد...

در این دو صفحه مطالبی که از شما عزیزان نوجوان به دست ما رسیده چاپ می کنیم. شعر، داستان یا مطالب جذاب خود را برای ما ارسال کنید.

یسنا زین الدین - از تهران

نامه ای به شهدا ی گمنام

چفیه های تان را به دست فراموشی سپردیم. وصیت نامه های تان را نخوانده رها کردیم. پلاک های تان را که تا دیروز نشانی از شما بود، امروز گمنام مانده اند. کسی دیگر به سراغ سربندهای تان نمی رود. دیگر کسی نیست که در وصف گل های لاله و شقایق شاعرانه ترین احساسش را بسراید و بگوید: چرا آلاله آنقدر سرخ است؟ ای شهیدان! ما بعد از شما هیچ نکردیم، ما امانت داران خوبی برایتان نبودیم، رفتید تا آسمانی شوید. رفتید ولی ما یادمان رفت که حتی یادمانتان را در یک هفته برگزار کنیم، آری بهشت را به بها می دهند نه بهانه و ما عمری است که بهانه بهشت را می گیریم.

کجا یید مردان بی ادعا

آدرینا اسدی - از تهران





نمی دونم خونواده‌م
شهید شدن یا نه.

از این فاصله می‌تونم
آوار خونه‌مون رو ببینم.

نامردا تو آتش‌بس هم
دارن تیر شلیک می‌کنن.



توی اسارت آدم شدین. فکر نکنم دیگه
جرات کنید این ورا پیداتون بشه.
الآنم بهتره مستقیم برید خونه‌تون.

عزیزم! هفت سال اینجا بودین.
من جای شما باشم الآن می‌رم رو
خرابه‌ها می‌خوابم.



هفت سال پیش همین‌جا
بود که نقشه کشیدیم.

اوووووو، بین چیکار کردن.
به باغ زیتونم رحم نکردن.

نامردا به هیچی رحم
نمی‌کنن. خیلی هاشونو
از ریشه بریدن.



هفت سال پیش
سنگامون کوچیک بود.
خودمونم کوچیک بودیم.



الآن بزرگتر شدیم.
دستامونم بزرگتر شده.



منم می‌رم دنبال
چوب مخصوص.

من چند لایه کش
لاستیک می‌برم.







فرپه ای به هبای ورزش

قهرمانان واقعی دنیای ورزش

پهلوان ابراهیم هادی ۱ اردیبهشت سال ۱۳۳۶ در تهران متولد شد. او ستاره ورزش کشتی کشور و بنیان گذار گروه چریکی شهید اندرزگو در جبهه گیلانغرب بود. ابراهیم با ورزش باستانی شروع کرد و در والیبال هم بی نظیر بود و حریف نداشت.

او در مسابقات متعدد کشتی شرکت کرد و قهرمان شد. این کشتی گیر قهرمان ۲۲ بهمن سال ۱۳۶۱ در کانال کمیل به شهادت رسید و در عرصه ایثار و فداکاری هم قهرمان شد. پیکر پاک پهلوان ابراهیم هادی هرگز به وطن بازنگشت.



شهید ابراهیم هادی



شهید مهدی رضایی مجد

مهدی زمستان سال ۱۳۴۲ در تهران متولد شد. او ورزش را با کشتی آغاز کرد و در این رشته به مقام قهرمانی رسید. مهدی بعدها به ورزش فوتبال علاقه مند شد. در این رشته به صورت جدی فعالیت کرد و کاپیتان تیم ملی فوتبال جوانان ایران شد. مهدی موقع شهادت لباس بسیجی، گرمکن و ساق ورزشی فوتبال بر تن داشت. این شهید بزرگوار صاحب ۱۵ گل ملی و ۲ دوره آقای گل جوانان باشگاهی تهران شد. مهدی را به خاطر شیوه بازی و قدرت بدنی اش به نام مارادونای ایران می شناختند. او در تیم های آذر، اکباتان و تهران جوان بازی کرد و به تیم پرسپولیس پیوست. مهدی رضایی مجد ۱۰ اسفند سال ۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید.

ناصر کاظمی سال ۱۳۳۵ در تهران متولد شد. او علاقه زیادی به فوتبال داشت. ناصر، فوتبالیستی بود که سابقه بازی در لیگ تخت جمشید با استقلال را داشت. این فوتبالیست معروف در جنگ تحمیلی به جبهه رفت. سال ۱۳۶۰ فرمانده سپاه کردستان شد و در شهریورماه سال ۱۳۶۱ به شهادت رسید.



شهید ناصر کاظمی



در این دو صفحه مهمترین اخبار حوزه نوجوان در کشور عزیزمان را مرور می‌کنیم

با ما همراه شوید...



شهید مهدی قورچانی

محمد در سال ۱۳۴۸ در یکی از محله‌های خمینی شهر متولد شد. او ورزش تکواندو را نزد استاد کره‌ای به خوبی یاد گرفت و صاحب کمر بند دان ۱ و ۲ شد. محمد، بنیان‌گذار ورزش تکواندو در اصفهان بود. او باشگاه ورزشی ولیعصر (عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف) را در ملک شهر تأسیس کرد.

بعد از درگیری در فلسطین و لبنان او به همراه تعدادی از ورزشکاران به لبنان رفت. محمد در جبهه فرمانده گردان تیپ ۲۵ کربلا بود و سال ۱۳۶۱ در عملیات فتح‌المبین به شهادت رسید.

سعید سلیمانی، فروردین سال ۱۳۳۸ در تهران متولد شد. او توانست ورزش کونگ‌فو را به خوبی بیاموزد و در آن مهارت کسب کند. او پس از رفتن به جبهه هم دست از ورزش برنداشت و آموزش ورزش جودو را آغاز کرد.

بعد از کسب کمر بند مشکی دان ۲، لیگ جودوی سپاه را تشکیل داد و در همان سال‌های ابتدایی توانست این تیم را به قهرمانی در لیگ کشور برساند. شهید سلیمانی در جبهه مسئولیت‌های مهمی داشت و در سال ۱۳۸۴ به شهادت رسید.



شهید سعید سلیمانی

سید جمال ۲۲ شهریور سال ۱۳۴۱ در کرمانشاه متولد شد. در ۱۴ سالگی ورزش را با کشتی شروع کرد. او در مسابقات زیادی شرکت کرد و توانست مقام‌های زیادی را کسب نماید.

سید جمال در مسابقات برون‌مرزی هم شرکت کرد و افتخارات زیادی را برای کشور به دست آورد. بعد از جنگ تحمیلی با وجود اینکه جانباز شیمیایی شده بود باز هم ورزش را ادامه داد و مربی کشتی دانشگاه شد. سید جمال در سال ۱۳۸۴ بر اثر جراحات شیمیایی به شهادت رسید.



شهید حاج سید جمال میرزاده

زمین پاک، آسمان آبی

فاطمه زارع
تصویرگر: سمیرا سادات شفیعی

آیا تا به حال به عنوان یکی از ساکنین روی کره زمین از خودمان پرسیدیم که چه چیزهایی باعث آلودگی هوا می‌شود؟ چرا گاهی اوقات ناخودآگاه سرفه می‌کنیم یا حالتی مانند سردرد و سرگیجه داریم؟ حتماً شنیده‌اید که خیلی از مواقع در کلان شهرها مثل تهران مدارس یا اداره‌ها به خاطر آلودگی هوا تعطیل می‌شوند. چون آلودگی هوا برای سلامت انسان به خصوص کودکان، افراد مسن و بیماران بسیار مضر است. آلودگی هوا را ما انسان‌ها به خاطر رعایت نکردن خیلی چیزها به وجود می‌آوریم. چیزهایی که شاید اصلاً فکر نکنیم که هوا را آلوده می‌کنند و برای جان همه موجودات زنده شامل انسان، حیوان و گیاه مضر هستند. یادمان باشد تکتک ما انسان‌ها می‌توانیم در جلوگیری از آلودگی هوا نقش مهمی داشته باشیم پس با رعایت کردن موارد زیر شما هم در پاکی هوا سهیم باشید:

- *در مصرف انرژی صرفه‌جویی کنید.
- *کمتر از ظروف یک بار مصرف استفاده کنید و آنها را در طبیعت رها نکنید.
- *به فضای سبز آسیب نرسانید و در ایجاد فضای سبز تا می‌توانید تلاش کنید.



حمایت از محیط زیست و درختان و طبیعت وظیفه انسانی ماست.

خبر ندارند با این دود
هم ما رو فراری می‌دن
و هم سلامتی خودشون رو از
بین می‌برن.

عزیزم، دود!

همسر عزیز!
این کارخونه‌ها چی تولید می‌کنن؟

کارخانه

هیچ وقت فکر نمی‌کردیم
ادکلنی مخصوص سوسک‌ها
هم وجود داشته باشه!
چه بوی خوشایندی فضا رو پر کرده!
حسابی سر حال شدیم.

وای منو این همه خوشبختی محاله.
یکی بیاد تکونم بده نکنه خواب می‌بینم.

جوجه ویلدا



مرد هر روز به موقع جوجه‌ها را آب و دانه می‌داد. دمای مرغداری را تنظیم می‌کرد که جوجه‌ها گرم و سردشان نشود.



روزی روزگاری مرد جوانی بود که تصمیم گرفت برای خودش یک مرغداری دست و پا کند. جوجه‌های کوچک را پرورش دهد و یک عالمه مرغ درشت به دست مردم برساند و با پولش یک مرغداری دیگر درست کند.



به این می‌گویند یک فکر بکر. درست است که زمین را نسبیه خریدم اما آخر پاییز که بشود پولش را پرداخت می‌کنم. آن موقع دوتا مرغداری دارم و می‌توانم جوجه‌های زیادی پرورش بدهم.

مرد جوان که می‌خواست یک مرغداری دیگر هم داشته باشد، با خود فکر کرد و به این نتیجه رسید که بهتر است از الآن که اول پاییز است، زمین مرغداری‌اش را بخرد و آخر پاییز که جوجه‌ها مرغ شدند و آنها را فروخت، هم پول این را پرداخت کند و هم بتواند مصالح ساختمانی بخرد و مرغداری را درست کند.



برای هر کدام از ما ۵۰ تا مرغ کنار بگذار. فردا صبح نصف پولش را می‌دهیم و بقیه را هم وقتی خواستیم مرغ‌ها را تحویل بگیریم پرداخت می‌کنیم.



مرد مشغول حرف زدن با دوستانش شد که جوجه‌ها دارند بزرگ می‌شوند. می‌خواهم از حالا آنها را معامله کنم. به قیمت ارزان می‌فروشم تا مشتری بشوید. حالا ببینم شماها هر کدام چند مرغ می‌خرید.

شب یلدای امشب خیلی کیف می‌دهد. جوجه‌ها به فروش می‌روند و من باقی پولم را می‌گیرم و با آن پول زمین را پرداخت می‌کنم و مصالح می‌خرم برای ساختن مرغداری جدیدم.



به‌به!
چه پسته‌های خندانی! چه انارهای قرمزی!
چه هندوانه‌های درشتی! آقا از هر کدام چند کیلو برایم بکش. سالی یک بار شب یلدا داریم، آن هم کی، آخر پاییز.



بالاخره فصل پاییز به پایان رسید و شب یلدا فرا رسید.

خانم میوه‌ها را روی کرسی بچین. کتاب حافظ را هم روی کرسی بگذار. می‌خواهم بروم و سری به مرغداری بزنم. جوجه‌ها دیگر بزرگ شده‌اند و دیگر چیزی نمانده بشوند اندازه یک مرغ.



ای وای اینها که تا دیروز حالشان خوب بود. فقط چندتای شان از بین رفته بودند. چرا حالا یکدفعه این همه جوجه از بین رفته.

مگر نشنیدی که می‌گویند جوجه را آخر پاییز می‌شمارند. الآن هم آخر پاییز و شب یلداست. باید امشب جوجه‌هایت را می‌شمردی و برای فروششان تصمیم می‌گرفتی. نه آن وقت که کوچک بودند و هنوز سرما از بین نبرده بودندشان. حالا اشکال ندارد برو به یلدایت برس، ولی یادت باشه سال دیگر جوجه‌هایت را آخر پاییز بشماری و بعد برایش مشتری دست و پا کنی جوان.

حکیم، حکیم

دستم به دامنم اگه بدانی چه بلایی سرم آمده.



حکیم که مردانایی بود و از کار و بار مرد جوان خبر داشت گفت: «شب یلداست، نکند هنوز جوجه‌هایت را نشمردی!» مرد با تعجب به حکیم نگاه کرد. معلوم بود که معنی حرف او را نفهمیده است.

جوجه را آخر پاییز می‌شمارند؛ یک ضرب المثل یلدایی است. منظور این است که افراد عاقل به موفقیت‌های اولیه خودشان افتخار نمی‌کنند. تا آخر تلاش می‌کنند چون راه سخت است و ممکن است بین راه اتفاقی بیفتد و نتوانند به چیزهایی که می‌خواهند برسند.

سوالات افقی:

- ۱- شهری مقدس در ایران - آنکه در راه خدا جانفش را فدا کرده است. ۲- نام پسر در عربی که معنی آن در فارسی میوه دهنده و ثمردهنده است - عالم بین دنیا و آخرت ۳- کوچکترین واحد تقسیم قرآن کریم است که معنای نشانه می دهد - کشتن یا به چنگ آوردن جانوری زنده توسط موجود زنده یا انسان دیگر - کوچکترین واحد شعر که به معنای خانه هم هست. ۴- کلمه «نه» به زبان عربی - خجل و شرمنده - راه ورود به خانه ۵- باده، ساغر، شراب - افترا، بهتان، تهمت ۶- زمان آغاز سال تحصیلی - جسمی مخروطی شکل که قاعده اش مربع یا چند ضلعی باشد و وجوه جانبی آن مثلث هایی باشند که همه به یک رأس مشترک منتهی شوند. ۷- پرجمعیت ترین و بزرگترین شهر استان مازندران - از جای جستن و لرزیدن ۸- پس از دعا برای اجابت گفته می شود - تکرار آن کلمه ای است که مترادف مادر بزرگ است - او، سوم شخص مفرد ۹- تلفظ کلمه "role" ۱۰- تقویم، گاه شمار، سالنامه ۱۱- نمایش طنز و خنده دار ۱۲- نام دیگر جهنم، یار، حامی، پشتیبان

	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱													
۲													
۳													
۴													
۵													
۶													
۷													
۸													
۹													
۱۰													
۱۱													
۱۲													

سوالات عمودی:

- ۱- نمونه، شبیه، مانند - پیر و سالخورده ۲- شایسته، لایق - مادر، معمولاً قبل از کلمه «وطن» برای نشان دادن تقدس آن می آید - پوست انسان و جانوران از آن پوشیده شده است. ۳- به معنای تمام و کل است - نام دختر - حرص و طمع ۴- به معنای مروارید است - مخالف ترش - کاری کن که نه بسوزد و نه کباب ۵- نقطه مقابل خیر - غذایی که با سبزی و حبوبات درست می شود. ۶- نقاش معاصر ایرانی ۷- زمان حال فعل بود - مرطوب ۸- مسیر، طریق، روش - به دمای بالاتر از ۳۷ درجه بدن انسان گویند - جزر و ... ۹- بعد از روز می آید. - پیاده روی، تظاهرات ۱۰- مترادف فرار و گریز که از کلمه یهرپ گرفته شده است - عضوی در بدن که حلق را به معده متصل می کند. ۱۱- فردی فاسد و شراب خوار که به دستور او امام حسین (ع) و یارانش شهید شدند - دایره ای شکل ۱۲- ترجمه «بنت» به فارسی - نامی که نماد تکامل، پاکی و جاودانگی است، هم اسم گل است و هم اسم دختر.



مسابقه کشور

دل نوشته‌ای به یک مادر شهید

ویژه دو گروه سنی کودک (۷ تا ۱۰ سال) نوجوان (۱۱ تا ۱۶ سال)

ما به بهترین آثار شما جایزه می‌دهیم.
آثار برگزیده در سایت نوید شاهد منتشر خواهد شد.

♦ آثار در قالب دلنوشته، نقاشی، فایل صوتی،

فیلم و... قابل ارسال می‌باشد.

♦ نامه بیشتر از پنج خط نباشد.

♦ درج اطلاعات فردی شامل نام و نام

خانوادگی، سن، شماره تماس و نشانی

الزامی است.

مهلت ارسال: تا پایان بهمن‌ماه ۱۴۰۲

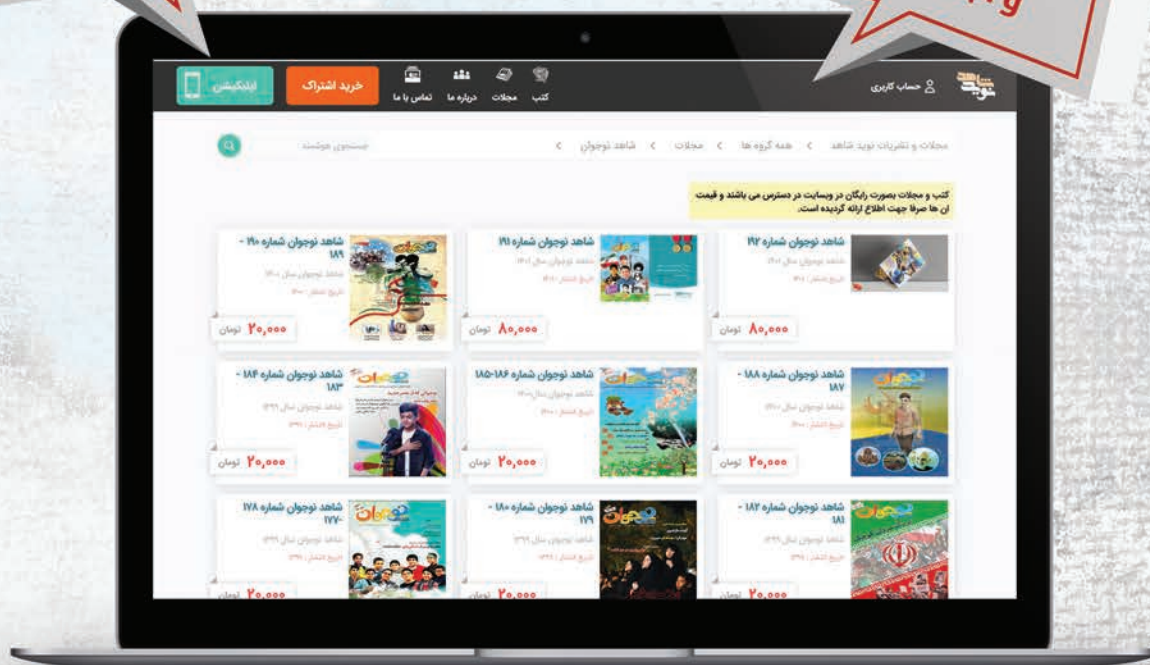
ارسال از طریق پیام‌رسان بله و ایتا به شماره: ۰۹۱۲۸۶۹۳۸۱۴

آدرس سایت: mag.navideshahed.com

در سامانه الکترونیک مجله شاهد نوجوان با ما همراه باشید.

مطالب متنوع،
سرگرم‌کننده
و جذاب

آموزش
مهارت‌های رفتاری
و اجتماعی



مجلات شاهد نوجوان را می‌توانید از سامانه الکترونیک مجلات
شاهد به آدرس mag.navideshahed.com دانلود نمایید.